

بلوج (۱)، اناوح (۲) مرگ چشید و بواي «أَعْجَبُ كُلِّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبِ» (۳)  
از ثری بشر یا رسید ، و مصدوقه «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ حَلَّتْ» (۴) درباره او و اعوان صورت ظهور  
یافت «وَأَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ أَتَدَّتِ الْأَرْضُ» (۵)

در آراء این خدمت صبح اقبال بلوچیّه تَفَاحٌ (۶) یافت و اختر طالع اهل خاران  
در رخشان، ازیر تو خورشید عنایات خدیو دره پرور، خار (۷) رخشان گشت و فاصل بحرین  
قمعام مرزا قوام الدین محمد قزوینی در آن تاریخ تاریخ قتل او را منطوم ساخته  
بود در این سلاک منشور، انسلاک مییابد

أَلْأَشْرَفُ سَلِّ سَيْفًا بَعِي وَ سَرَفِ  
وَ أَشْتَدَّ بِهِ الْمِحْنَةُ فِي كُلِّ طَرَفِ  
لَمَّا انْقَسَبَتِ الْمَدِينَةُ لَمْ يَسْتَأْجِرْ  
أَرْخَفُ هَلَاكُهُ بِ « قَتْلِ الْأَشْرَفِ » (۸)

ساقی دوران از آنها پر کند      پر کند خالی و خالی در کند

۱- ط ، اصافه دارو: شعر

- ۱- بلوج      ۲- هند رسید (رب)      ۳- در مجمع الامثال آرد که  
عسین بار این حمله را حاصم می بنشیند ، هنگامی که قصد کشتن قابل درادر خود را کرد و آن  
آخرین روز از جمادی الثانی بود و حاصم می حواس که قابل درادر را پس از رسیدن ماه رجب نکند ،  
چه رجب ماه حرام بود و خون برادر است یافت و او را نکست گفت العجب (رک مجمع الامثال)  
۴- آنها امتی بودند که همانا در گذشتند (ار آیه ۱۲۸ سوره بقره) ،      ۵- و اگر نبود  
راندن خدا مردم را بعضی به بعضی دیگر هر آینه به می شد رمن (ار آیه ۲۵۲ سوره هره)  
۶- روش شدن (رب) ،      ۷- ماه شب چهارده (برهان)      ۸- ۱۱۴۲ هـ ق

مدها، که سحبه شر او صاع شرار شراره نظم دانت، اعلاى لوای کشور گبری بدولت  
 کسری سبب شوشتن گردد<sup>۲</sup> مانس آنکه از عرب بر کتاری بحال عجم واقع شده  
 صمادند (۱) آنطایفه را از حشر<sup>۳</sup> حویره (۴) در حوره حرامان<sup>۴</sup> متحضر سماحمد

### در بیان فتح ارومیه و تریز

۱ لمصرن الله من نصره ان الله اوی عرب<sup>۴</sup> (۴) چون قصه  
 بهاوند<sup>۴</sup> مجتشد (۴) و وحی از قروم (۵) و اهل شمای روم مسود<sup>۴</sup> از  
 ورود حدود روجرد<sup>۶</sup> حرد (۶) حرد حردمان را در حرد<sup>۷</sup> (۷) عربت حساب (۸)  
 موکت همت ساحمه، همگامیکه مرع رزن حورشید از فصای جهان و فلمون رو  
 مُعش (۹) عساکدانش و عرب (۱۰) مصه<sup>۱۱</sup> (۱۱) در بر آو ده اوارح (۱۲)

۱- عب، ط، مدما ۲- و، سر، عب، سراو صاع ۳- ص،  
 دارد ۴- ط، گردید ۵- و، ارومی ۶- و بر حرد

۱- ح ص ن مید ده (ب)  
 ۲- هر ره سر کرجن فعلا تابع سرستان  
 ۳- هر آینه ای صمد اا حدا کی را که ای م ا ا  
 (ار آینه ای ص) ۴- جای گد آمان ۵- ح فرم و ح ا ل مهر  
 (ر) ۶- ح ا ح است کوناه است م ی آ ن ساس است است (ب)  
 ۷- رمن هموا ی گناه (ر) ۸- بدک ۹- و نصح نه آسانه مرع رز  
 ۱۰- عرب ۱۱- آفتاب ۱۲- ح و ح حوجه



## شعر ۱:

كَأَنَّ سَوَادَ اللَّيْلِ زَبِجٌ يَدْنَاهُمْ      مِنْ الصَّبْحِ تُرْكٌ فَاسْتَكُنُوا إِلَى الْهَرَبِ (۱)

بحدود نهارند رسیده و دم در دامه (۲) دمیده آر بی نیزه آرئی (۳) بنواختن نای رومی پرداختند، و دست انتقام افراتمه تبع ممانی باصوالت و فرآختند رومی به بمحض جنبش بادیای بادپایان دلاوران «کرمان اشادت به الريح في يوم عاصف» (۴) انتشار یافته ترك صبر و قرار، و بیک حمله جمله ننگ فرار اختیار کرده رو بوادی تواری (۵) و بوادی (۶) گریز نهادند، و نهارند ما همدان صمیمه قلمرو اقتدار گردید، و از همدان فوجی از دلبان که آب جوی شمشیر را در گلهوی کینه جویی ماء معین میسر دهند تسخیر کرمانشاهان معین گشته اگر چه نخست بحسب تقدیر اقبال معین نیامد اما آخر الامر بمن دولت علیه علیه یافتند، و بعد از چند روز مسموع مدام اقبال شد که چندرو میان «میاندو آب» را که مسکن افشاریه است مرتب دواب ساخته و باخیل و زرجل (۷) رحل اقامت انداخته اند. چون عراق شب بطلوع ماه «هدم» (۸) شد و بفحواي «سرو

۱- ط، ندارد.      ۲- ط، اصافه دارد؛ شویه      ۳- ط، وداع.

- ۱- گویا ساهی شب رنگی است (که) پدید شد برای آنان در صبح در کمی، پس فروسی  
 نمودند نه گریختن.      ۲- کوس، نازه. معبر (مرغان)      ۳- مره رامت مسوب مدی بیرون ارمولوگ  
 حمر (مهدب الاسماء، نقل بعد)      ۴- چون خاکستریست که سحر برون نان ناه دوریکه  
 ناه سحت باشد (ارآیه ۲۱ سوره اراهم)      ۵- پوشنده شدن      ۶- ج نایه.  
 ۷- ماده (رو)      ۸- برنده ایست صاحب محلب دم او املق میباشد (مرغان) مطور  
 سایه روش است

قَمَرَ لَكَ<sup>(۱)</sup> «أَعْتَمُ مِنَ السَّيْلِ»<sup>(۲)</sup> «وَأَسْرَعُ مِنْ فَرِيْقِ الْحَيْلِ»<sup>(۳)</sup> «يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ»<sup>(۴)</sup>  
 بقطع وادی مقصود پرداخته با قطع (۵) همت ، ادهم عرم را بویسه برق و رفتار صبا  
 بخشیدند ، وزمانه میگفت .

أَبْدُرُ تَرَائِي فِي دُحَى اللَّيْلِ طَالِعٌ      أَمِ الشَّمْسِ أَمِ نُورِ لِرَوْضَةِ مَاتِحِ

ار دجاجة<sup>(۶)</sup> این دُجاجی<sup>(۷)</sup> بر آمد ، رایت  
 عقاب بیکر ، طلر وصول برحوالی میان دو آب افکنده آن ناحیه جولانگه دیده بان<sup>(۸)</sup>  
 خیل منصور گشت چون<sup>(۹)</sup> دیده بان جنود عثمانی دیده بان گرد آشنا کرد نفرس  
 ورود فوج بیگانه نموده رومیه را اخبار و هیئت مجموعی و با نینهای کشیده نبع<sup>(۱۰)</sup>  
 گشته آغار کارزار کردد

فَلَمَّا بَجَرَ<sup>(۹)</sup> الْقَجْرُ<sup>(۱۰)</sup> أَهَارَ النَّهَارِ وَتَرَى<sup>(۱۱)</sup> النَّفِيرَ عَرَابَ الْغَبَارِ

۲- عا ، دمه دیدبان

۱- تو ، ط ، اصافه دارد : مل

۳- ط ، ندارد.

۱- بر مواد ام که هاه با اناس ، نظیر نامور گرمس باید بان صبه فرصت را از دست نباید داد

(رک مجمع الامال) . ۲- این مثل در مجمع<sup>(۱)</sup> مثال مدون صحیح گونه ترحی آمده است یکی از معانی<sup>(۲)</sup> م

متم است و شاید از آن جهت که سعل هر حر را با خود می برد چمن وضعی برای آن آورده اند ۳- مشتق شده بر از

اسم نس افتاده در مسأله (مجمع الامال) ۴- درباره ای ارشاد (از آیه ۸۳ سوره هود یا آیه ۶۵

سوره حجر) ۵- ناریانه (رک) ۶- ما کمان . ۷- ملک سناه (رک) . ۸- راست ،

ایستاده (رهان) حاشیه نو ، نبع گشته را هر کما روبرو شده معنی کرده لکن ندیمعی مع شدن است

۹- شکافت ۱۰- سینه دم ۱۱- گردیدند

و طهر فی الصّدیع (۱) الصّدع (۲) و انکشف قناع النّقع (۳) و وفد (۴) قود (۵)  
 الطلیعة علی الفود (۶) والطلع (۷) فیؤمئذ وقعت الواقعة والوقیعة فی الوقع (۸) و تیقّطت (۹)  
 عیون الجعاب (۱۰) من تفییط (۱۱) الأوتار (۱۲) ورئت (۱۳) المیرتان (۱۴) وغنت الاوتار (۱۵)  
 ورقت مران (۱۶) المراد (۱۷) کجلاد (۱۸) عرابس الجلاد (۱۹) وترزت حدود البیض (۲۰)  
 کالحدود البیض (۲۱) من ملاتها (۲۲) فی الملا عاریة و رتعت (۲۳) السمر (۲۴) فی کلاء  
 السکلی (۲۵) راعبة و راعیه. فلما سلّ یغرار (۲۶) الشیوف سلب قرار الصقوف و کلما  
 خرجوا جرحوا و برح (۲۷) بهم حرّ الحرب فبرحوا (۲۸) و أعجزوا او أزعجوا (۲۹) و کلما  
 ساروا و شدوا أسروا و شدوا و دأوا و خاروا (۳۰) و ضأوا و حاروا (۳۱) و تاشبهم (۳۲)  
 النشاب (۳۳) فعدت أسودهم قنایف و ضیعهم (۳۴) الشهام فوسعت فیهم الحرق النافذ (۳۵)

۱- عب ، رصم. ۲- یو ، الصعوف

- |  |  |                         |                     |
|--|--|-------------------------|---------------------|
| ۱- نامداد (رب).                                  | ۲- شکای  | ۳- عبار                 | ۴- مرسولی           |
| آمد (رب).  | ۵- گره (رب).   | ۶- ناحه (رب).           | ۷- کرانه.           |
| پشته (رب)  | ۸- حای طمدار کوه (رب)                                    | ۹- مدارشد               | ۱۰- ح               |
| حبه، بردان                                       | ۱۱- محشم آمدن (رب) محوس آمدن                             | ۱۲- کسه.                | ۱۳- مانک کرد        |
| ۱۴- کمان.  | ۱۵- ح و بر رعت اول و دوم. ده کمان (رب)                   |                         |                     |
| ۱۶- سره لوران (رب).                              | ۱۷- درخوای ساده معنی شده ولی مسط و معنی دقیق آبرای ساقه. |                         |                     |
| ۱۸- حلوه کردن                                    | ۱۹- ح حله، چانک  | ۲۰- حودها               | ۲۱- سمد             |
| ۲۲- ح ملاته بصم اول ، خادر (رب)                  | ۲۳- چرند.  | ۲۴- برها                |                     |
| ۲۵- ح کله ، گرده                                 | ۲۶- دم (رب).   | ۲۷- درمشقت انداخت (رب). |                     |
| ۲۸- بر رفتند                                     | ۲۹- بی آرام شدند   | ۳۰- بست شدند.           | ۳۱- سر گردان        |
| شدند   | ۳۲- لازم گرفت آبارا                                      | ۳۳- بر                  | ۳۴- سگ گرفت بر آدها |
| ۳۵- بر که درخانی بود و سر آن از حای دیگر بود آمد |  |                         |                     |

فَخَسَفَ بُدُورُهُمْ (۱) وَ حَصِرَتْ (۴) تُدُورُهُمْ وَ أَحْبَطَ نَهُمْ مِنْ حَوَالِيهِمْ بِمَنْ حَوَالِيهِمْ  
 وَ دَارَتْ دَائِرَةُ الدَّوَائِرِ (۳) عَلَيْهِمْ بِحَيْثُ مَا دَبَّتْ (۴) مِنْهُمْ نَمْلَةٌ (۵) وَ لَأَذِيبَتْ (۶) عَنْهُمْ  
 حَمَلَهُ حَمَلَهُ (۷) سِلَاحِ رُومِيَةٍ مِنْ هِنْدِيَّةٍ (۸) عَجْمِ خُودِ دَابِرِ عَرَبٍ (۹) زِدَهُ بِرُخِي رَا  
 سِيَلَابِ از کردن گذشته سر رسید، و بعضی را قطره آب آتش رنگ (۱۰) ارسر گذشته  
 بگردن آمد. از جریان سیف که بوا بر سر جرمان اطعماء نپدید، رود خون جریان یافت،  
 وَ مَضَعُ (۱۱) دَمِ (۱۲) اَزْ دَمِ صَبِغِ (۱۳) مُصْنَعِ (۱۴) شَدَّ. نَفِيَةُ السَّيْفِ (۱۵) بِجَانِبِ شَهْرٍ نَزَّ عَمَانَ  
 رِيْزُ (۱۶) آهنگ گریز کردند. نادپایان صرصرتك از رومی نه چندان بدست آمد که  
 کسیت فلم نه پایان بیابان بیان کمیّت آن توان رسید، و «فرخ خان مگری» مگری  
 اندیشیده بوده که بغتة نغیة خود را از بغی باطن طاهر سارد هر چند که آثار دَغِشُ  
 الْقُلُوبِ يَطْهَرُ فِي فَأْتَاتِ الْأَلْسُنِ وَ صَفَحَاتِ الرُّجُومِ (۱۷) کمال قال الزُّهَيْرِيُّ :

مَتَى تَكُ مِنْ صَدِيقٍ أَوْ عَدُوٍّ      يُخْبِرُكَ الْوَجُوهُ عَنِ الْقُلُوبِ (۱۸)

- ۱- نو، بو، عمان  
 ۲- عا، اصافه دارد، مل، هر چند که معاد الملور  
 ۳- بو، الرهر ط، الطهر  
 ۱- ح مدر، ماه تمام  
 ۲- سگک شد  
 ۳- هریب  
 ۴- نه حسد  
 ۵- مورچه  
 ۶- دوع سد  
 ۷- ح حامل  
 ۸- هندی، کایه  
 ۹- آب صافی مسار (رب)  
 ۱۰- شمیر  
 ۱۱- حوس  
 ۱۲- خون  
 ۱۳- شمیر جلاداده  
 ۱۴- آراسته، ریا  
 ۱۵- مانده، آنها که بر سر گه رستند، آنها که گشته شدند  
 ۱۶- عمان ریزر شدن، حلد و باشتاب رفتی (ار استعراج) ۱۷- کسنة دلها آسکار میشود در لغزشهای زمان  
 و طاهر و خمارها در جمع الامثال این مثل جز، امثال مولدین آمده است ۱۸- در کتابقات

اربابصه حائش پیدا بود فی المثل «عنه» (۱) «فراره» (۱) لیکن در مدارح آنحال، مدارح (۲) ممی بر بفاق و عسسی (۳) از شقای سرار و برور کرده در حضرت حسروی بدست او دادند که «اقرا کتابک» (۴) چون انکار آن کار مستواسست کرد مصداق قولو بری اید المخر مؤن ما کسوار و سهم (۵) انکشاف یافته سر بر او کنده شرمسار گردید اگر چه ترحمایی<sup>۲</sup> عذر ارعده بر حمان (۶) حیامت و حیایت خویش که خویش از آفت اراقت (۷) مصون ماند بر عیامده اما چون قلع چشم او و احب عیسی (۸) میسود آن ندره (۹) بر عن (۱۰) ندره را احب آمد و مردم ناصره اش را دردم اهرای دم کرده، و در قار (۱۱) الابطه منل مداومت دیده مطورش را منل گشت و تمامی سیل مرام چهره مرادش را بیل<sup>۴</sup> روز دیگر بقصد تدارک (۱۲) متوحا تر بر گشتند رومنه که در دهجوارقان مسودند، و حوای

این اللدبع (۱۳) لحادر (۱۴) متوحش<sup>۵</sup> بحسی و برهت گیل حل ابلق

۱- بو، علیه بو، علیه ۲- ط، ترحمان ۳- بو، حصول

۴- ط، بل رسیده ۵- و، المدلع

- ۱- مدارح، در حق کسی که طاسروی ساهد مانل او، و (ار ب)
- ۲- ح مدح، و ما ح صم
- ۳- آ و سا ده
- ۴- حوان اصابت (ار آیه ۱۵ سو ۱ ری)
- ۵- ا و ارب، ی ا نام که شاهکاران
- ۶- ماری ا دسد که ما ا
- ۷- رحی
- ۸- معن آجه رشخص
- ۹- عن ناره، جسم سد سا مگر باحسم تمام، مانل ندر (ب)
- ۱۰- حلا
- ۱۱- معنادر (رند)
- ۱۲- بیرون آمدن، و ح ب برای حنک (ب)
- ۱۳- ما نونده
- ۱۴- خاد د سده



محصن رکعت (۱) حیل املق سواران کمندا فکن که هر يك « اشهرُ من فارس  
 الا املق » (۲) بودند خود را « به کوه مرحان » (۳) کشیدند الماس (۴) پاره های زمرد  
 پیکر داهر دامن مرحان (۵) ندامن « کوه مرحان » برافشاندند ، وار املهای پیکانی (۶)  
 ناول داهوب سلابی (۷) به ایل ناهب ، و برح عمق جنگری در عمق (۸) آبادی اردان  
 شد هر پیاده ، سام سوار بر آردون بر اردان راست هستی پیاده مسکرد ، و هر شپردلی شتر  
 دلی را کاجمسل الایف (۹) گرفته من آورد رومنه عاقبت باب مصر (۱۰) آتش مصرت  
 دلال ماورده مصر العسان (۱۱) شدند و حطه حریر مصر (۱۲) مصر (۱۳) عروشان  
 گردید و انال آنجا به بستون جان که از سلاطین افشار بود موصل ناهب پس بمدلول

۱ ط ، مصراب ۲- نو مصر ۳- ط ، اشاره

- ۱- حسن (رب) ۲- و من فارس الا ملق بر آمده است (رك مصحح الامثال)  
 ۳- کوهی است در حوالی تبریز ۴- سمر (درهان) ۵- مصدود حوسب  
 ۶- مؤلف مرهان دهل سکای آورد و علی اولکل و هروره باشد و در دهل لعل سکای آورد لعلی را گویند  
 که مانند ام سکان باشد  
 چون ساده ما د اشك و حاك سوره دارد رخ مگروح لعل سکای و اشکم لعل سکای  
 (خافه بن عبدالرسولی ص ۲۲۶)  
 درون برده گل عصبه من که مسارد و هر دنده خصم نو لعل سکای  
 (حافظ)  
 ۷- مصدود به سلاب ۸- هر چه سبل سکافند ارد من (رب) ۹- ما عد  
 سوره پار کرده رام (اررب) ۱۰- شمسر (رب) ۱۱- در سج حین است  
 ۱۲- حای ردن ۱۳- حر گاه کنلان (رب)

«ادا تولی عقد شمی» حکمه<sup>۱</sup> (۱) ناستصفا<sup>۲</sup> (۲) واستقصاء<sup>۳</sup> امور واستقصاء<sup>۴</sup> (۳) واستفصال (۴) مهام جمهور و بحمیل (۵) ابرار و بحمیل (۶) اشرار و رفع بحمیل و اورار (۷) واحکام (۸) اشخاص طامجه (۹) و بحمیل (۱۰) نفوس حامجه (۱۱) و نقصر (۱۲) انادی متطاوله (۱۳) و تطویل انادی متطاوله (۱۴) پرداخته ادهاب (۱۵) ادهاب (۱۶) و اشتات<sup>۴</sup> (۱۷) اسباب و مه بلشکر رکابی (۱۸) و باقیان<sup>۵</sup> قناب (۱۹) و اطراف که از قناب (۲۰) قناب (۲۱) در اطراف مجتمع بود برای مصارف هندی به سسئون جان بحوئل و بحوئل (۲۲) شده، در طاهر اس امور و مصادر این شئون احمدیاشا والی بغداد نامداد (۲۳) و احسان (۲۴) نامدار و مه

۱- ط، استعفا، ع، استصفا ۲- ع، استصفا ۳- نو، اورد

۴- ط اشان ۵- و، قناب

۱- و جمع الامنان ادا تولی عقد شمی، او (۱) و کتاری را عهده دارند آنرا استوا مسارد

رای کس ملی رمد که در کارها حرم جدی دارد ۲- حاصل حریر را ر

۳- حاصل کردن (ب) ۴- بحمیل (دل اهرت الموان) ۵- آ اس

بگو کردن (د) ۶- ان ناب ازان ماده د قطر المصنط مسهل ان اهرت الموان

و دل آن د ۷- ح و و کسر اول با ازان ۸- صیح کردن

کس را آنچه خواهد تکام ساس رای ا (ب) ۹- د ۱۰- د ا ر ح

۱۰- هفال بین را و نوردن ۱۱- سر کس

۱۲- گویاه کردن ۱۳- اورد

۱۴- حاصل مانده عهده عهده حه شده ۱۵- ح دهب ر (د)

۱۶- ح دهب ع ح اوردن ۱۷- آ اس

۱۸- آ اس ساده و کات (آندراج) رکاب ۱۹- هاء (اهرت الموان) د

۲۰- افاده اسها ۲۱- ح ۲۲- بحسده (اورد) ۳

سکر ما شاهان آمده<sup>۱</sup> اراستماع حسر به خبره دستی کینه رعاعه<sup>(۹)</sup> ارمقام اقامت<sup>۲</sup> اسرع<sup>۳</sup>  
 من الررع<sup>(۲)</sup> متررع<sup>(۳)</sup> گشته ، ا حال متورع<sup>(۴)</sup> و نال<sup>(۵)</sup> مترع<sup>(۶)</sup> و روع<sup>(۷)</sup>  
 متصصع<sup>(۸)</sup> و قلب متصصع<sup>(۹)</sup> سادم<sup>(۱۰)</sup> و سادم نادم سرد و سر شلک گرم سر و ده العود<sup>۴</sup>  
 احمد<sup>(۱۱)</sup> سر اسدن گرفت ، و خون دند که ارحد<sup>۵</sup> و جهد مفصودین روا سد سحبت  
 بعداد روانه شد<sup>۴</sup> مفاصله چند روز که احسر عرم سحر ابران اراق صمیر حد نو اراع ،  
 اراع<sup>(۱۲)</sup> شده بود حسر داهه<sup>(۱۳)</sup> و سابعه<sup>(۱۴)</sup> حراسان اراع<sup>(۱۵)</sup>  
 معارع<sup>(۱۶)</sup> اسماع<sup>(۱۷)</sup> و باعث معارع<sup>(۱۸)</sup> و ارماع<sup>(۱۹)</sup> گشمه موحب ابعاق<sup>(۲۰)</sup> عنان  
 و اصغاق<sup>(۲۱)</sup> موکب صرب شان گردید

۱- عبا آمده ود      ۲- نوء مداود      ۳- و مصصع      ۴- و اشد

- ۱- سکر مسارا بس (رب)      ۲- شامنده و از ان که سحبت خبرها را صحنه  
 و مر سبر رعاعه شال که در آنجا سر مسارا بس (رب)      ۳- حسینه      ۴- را کنده  
 ۵- خاطر      ۶- نوبه اک      ۷- نسیم (رب)      ۸- را کنده (رب)  
 ۹- طاحر باره ند (رب)      ۱۰- اندوختن سمان (رب)      ۱۱- نارگسی  
 سمدنده بر است ، مثلی است و حدین کس که ان جمله را گفت حداس و حاسن بود از ی  
 (رک مصحح الامثال)      ۱۲- ا ان      ۱۳- داهه دهناء الای سحبت (رب)  
 ۱۴- سماء بره      ۱۵- ا ارب نه (رب)      ۱۶- ح مصرع  
 ۱۷- ح سجع      ۱۸- ح مهره ، آجه که از وی رسیده شود (رب)  
 ۱۹- رمسدان (رب)      ۲۰- نارگسی (رب)      ۲۱- نارگسی (رب)

### در بیان جناب ابراهیم خان با افغانه و شکست او از آن طایفه لثیم

فذلک تقدیرُ العزیزِ العظیمِ (۱) ابراهیمخان اگر چه «ماکان سخنی را برادر اخوی

بود اما در امر قتال اقبال نداشت

شعر:

لیسَ قُدّامی النسر کالحوافی      و لا توالی العیلر کالهُوادی (۲)

و فی المثل «لیسَ قَطامِثْلُ قُطی» (۳) با وصف اینکه خدیو کشور گیر در سال  
معمی از افعال افغان عاصی عاصی (۴) گشته با حمله به مجنامه معانله  
و اخبات (۵) لهیب مجادله و مُحامله (۶) کرده باز بروفق عهد و نعام (۷) رمام اختصار  
امور هراب را بالله یارخان باز گذاشته بود آن فوج دعا چون کی (۸) کینه و داع  
داعینه (۹) بردل داشتند. مؤدای «بل بدائهم ما گانوا یخفون من قبل و لورثوا

۱- ط، آسک      ۲- نو، ندارد

۱- آن تقدیرِ جدای غالب دانا است (از آیه ۳۸ سوره یس)      ۲- دست مائهای  
دراز کر گس مانند برهای حرد و دست سربهای حیل مانند کردن های آن اس دست و مجمع الامثال  
دیل مثل لیس القدامی کالحوافی آمده      ۳- مثلی است بمعنی - شد در کاس مانند  
حردان حسن است صبط مثل در مجمع الامثال و مشبیه الاربعه در اقرب الموارده قطی با صفت ط، و دستند  
با، صبط شده      ۴- خاموس و در دل دارنده (زب)      ۵- بمعنی  
مروحو دادیدن مکارزفته است ولی در فرهنگهای دیده شد و بمعنی فروسی آمده است      ۶- برابری  
(دیل اقرب الموارده)      ۷- آرو، حرم (زب).      ۸- داع      ۹- کبه (مهران)

لَعَادُوا لِمَا هُوَ عَنْهُمْ» (۱) ، تسویل (۲) «يَعْدُهُمْ وَ يُسْتَبِيهِمْ وَ مَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا  
 عُرُورًا» (۳) مصدر مدلول «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَسَبْنَا مَا يَبْهَمُ مِنْ ضَرَرٍ لَلَّجُوا فِي ظُغْيَانِهِمْ  
 يَعْهُون» (۴) برخلاف ایها، (۵) «لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» (۶) آثار و ما وجدنا  
 لَا كَثُرَ لَهُمْ مِنْ عَهْدٍ» (۷) ناهر و ، أقسام اقسام (۸) ، حلف حلف (۹) و نقض ایمان (۱۰)  
 از نقض ایمان ، طاهر نمودند «يَصْلَحُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِينٌكُمْ وَ مَا هُمْ بِشُكْمٍ وَ لَسْتُمْ قَوْمٌ  
 يُقْرَفُونَ» (۱۱) بعزم ناخت حراسان در همان سال سال (۱۲) سیف بدستگالی و ایوان دولت  
 فَلَكَ سِاطِرٌ رَاقَالِي (۱۳) شدید «وَلَكِنْ اِحْتَلَفُوا فَمَسِينُهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مَاتَهُمْ مَنْ كَفَرَ» (۱۴)  
 الله یار خان ، این دستاوردست و همدستان بگشت. «قَالَ أَنِّي لَعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ» (۱۵)  
 دُو مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (۱۶) افاعنه او را از ولایت احرار کرده ذوالفقار خان را

- ۱- بلکه آشکار شد تا شمار آنچه پنهان می داشتند از پیشتر اگر برگرد آید می شد هر آینه
- ۲- فریب نمی شده اند از آن (از آیه ۲۸ سوره انعام).
- ۳- فریب می دهد و در آرزو می اندازد و عهد می دهد تا بر شیطان مگر فریب (آیه ۱۹ سوره نساء)
- ۴- و اگر بخواهیم و رفع می کنیم آنچه ناسان رسیده از زبان هر آینه لعاح کسند در داده رویشان که
- حراس باشند (آیه ۷۲ سوره مؤمنون) ۵- تمام گذاشتن (رب) ۶- فرا
- مگیرید سوگند تا شمار معصده میمانان (از آیه ۹۶ سوره نحل) ۷- و ساقتم مرستش
- آنانرا ایمانی (از آیه ۱۰۰ سوره اعراف) ۸- من باب افعال ، سوگند خوردن (رب)
- ۹- سوگند (رب) ۱۰- ح معن ، سوگند ۱۱- سوگند منحورند جدا
- (که) همانا آنان هر آینه اوستمایند و مستند آنان ارشما و لکن آنان مردمی هستند که از کشتن و اسیر
- شدن سوداورد ۱۲- کسند ۱۳- دشمن (رب) و در آن ایمانی است
- معنی دیگر این لفظ (فرس). ۱۴- و لکن برا کسند پس از آنان کسایمی (بودند)
- گرویدند و از آنان کسایمی (بودند) که کافر شدند (از آیه ۲۵۴ سوره بقره) ۱۵- کسبت همانان
- کارتما را نجات دهنده (آیه ۱۶۸ سوره شعراء) ۱۶- و گروید ما او مگر اندکی
- (از آیه ۴۲ سوره هود).

از همراه (۹) آورده بر مکتب حکومت مکن و در میان قوم صاحب تمدن ساحه دوا متحدوا  
 من دون الله آلهة لهم بصرون (۴) دوالعمارحان را آوار کر نای فوجناکم اکثر  
 مرا (۴) نگوس رسیده هابند دهل ناد در یوسا فکند و میرمافرب و بناره ماعرب (۴)  
 بواجبه و بمع عداوت دیرین را بهمندسی افاعه بواجبه اسانرا صاحب ارض اقدس  
 سلسله حسان رعیت گشت و بوند «ان حیدنا لهم العالون» (۵) اسطهار داد

افاعه بر «قالوا ان لا احرار الا نحن العالمین» (۶) پس دوالعمارحان  
 فوجی کثیر «صافت عليهم الارض ماحرب» (۷) جمیع کرده ارسوه  
 شاکله (۸) در شاکله (۹) مرار حواجه ربع بکفر سخی شهر ببول و افه عرم را شکال (۱۰)  
 بوقف مشکول (۱۱) صاحب و شهر انصیق محاصره انداخت و بیرون (۱۲) درون شهر  
 جمیع فری و مجال بیرون را مجال بوس بطاول و بصاوی (۱۳) کرده در دیر و دار  
 و کھف و عار باعا (۱۴) بد آعار (۱۵) آعار اعاره (۱۶) مور و رن و فرزند مسلمانرا

۱- بوا کرده آمد ۲- ط و جمیع ۳- بو بطاول ۴- و آعاره

- ۱- مر کر بحی است هم ندین آمد افعا سنان ۲- و کر فسد بخر جدا حدانا شامد آنان
- ۳- و فراردادم سمارا بسرار حبیب مر (ار آنة ۶) ره
- ۴- همد بگر بار گردانند سخن (رب) مساحره گمگو
- ۵- همانا سناهان ماهر آینه آنان برورد (ار آنة ۱۱۳) سه صافان
- ۶- کھد آنا
- ۷- مارا مرد است اگر ایسم ماحود برورسه بده (ار آنة ۴۰) سه الشعراء
- ۸- بر آمان زمین ماحمه گماد کی (ار آنة ۱۱۹) سوره ب ۱
- ۹- کرا (رب) اجبه حاب ۱۰- ای بدستور (ب)
- ۱۱- سگال سه
- ۱۲- بحر سه ای اسمعی
- ۱۳- نکند بارجله نمودن (ب)
- ۱۴- لیکر (ب) ۱۵- بدسره (برهان) ۱۶- ثاب کردن

برده (۹) برده برده دری و شامت را اشاعت کرده شراره شراب افر و حب ، و اراحت نام (۴)  
 هسان کن جاها ، جاها (۴) سوخت و ارجو بها جو بها روان ساخت و ارا دماء رارع و  
 هسان هامن ده فای سد و آنچه بر فحوای « من اصواتها و اوائها و اشعارها » (۴)  
 شعار داشت مهوب حوادن گشت ، و جمع مرارع و اعاب من حات و عمون  
 دروع و مقام کریم « (۵) لگد کوب<sup>۱</sup> مذازع (۶) حون نگاه کردند ، و ارا (۷) صحرا  
 ماراح اشرار در آمده و بحم حمو اب از زمین بر افشاده گله و دمه و ملك (۸) کلا (۹)  
 رُمتهما (۱۰) امتشاق (۱۱) و اسراق نایب

الحاصل از گاواری آن گروه ، اطراف شهر صفت صاحب السقر (۱۲) پذیرف  
 از سلاسل (۱۳) احواله ان (۱۴) قطعه رومی سلامت سب و هر روز همان بهج در  
 کمن صرب (۱۵) و در (۱۶) امان محفی گسته عم (۱۷) و عم (۱۸) اکسبات مکررند  
 در حمر (۱۹) و حواب از وی نسرمی رکص حبر (۲۰) سر ما گنجمند و دائماً

۱- ط یا مال و لکد کور

- |   |  |                          |
|---|--|--------------------------|
| ۱- امیر   | ۲- رمانه رند (رب)  | ۳- جان                   |
| کاروا سرا   | ۴- وار سهای آها و کر کهای آنها و موبای آها (ار آ ۱۸۲ سوره بخل) |                          |
| ۱- ارباعها و جسمها و کسمها و جای خوب (ار آ ۲۴ و ۲۵ سوره دخان) | ۶- چهار ای سبور  |                          |
| ۲- ح بر هم اول و سندن دوم گندم (ب)                            | ۸- آه ان (ار برهان)  | ۹- همگی (رب)             |
| ۱۰- سمانی   | ۱۱- مودن (رب)  | ۱۲- رمس ی آب و گناه (رب) |
| ۱۱- ح سلاسی هم اول و فح چهارم                                 | اسه جوان اکسب دست و رکح اص ۱۸                                  | ۱۴- حبل                  |
| ۱۱- ردن   | ۱۶- کاره صندان (ب) آجه صناد در ن آن های سود                    | ۱۷- ع صب                 |
| ۱۰- کوسعد   | ۱۹- کراة وادی (رب)   | ۲- اسمان (رب)            |

در سهیل (۱) و حیل حیل (۴) و حیل (۲) و بهت و قتل اورد حل (۴) و حیل (۵) آن حیل (۶) پر حیل مظهر می‌بوسد

اگر چه سابقاً ابراهیم جان اراوح سماء صدرالهام پذیر شاهی در باب معاصی (۷) حطاب ۳ ما ابراهیم اعرص عن هدا (۸) سوسنده (۹) نا بهاء (۱۰) مهبی (۱۱) بهاء (۱۲) حدیوایه از معاصی مهبی (۱۳) ، و مأمور شده بود که بحکم ۳ ان المباحره حیل المباحره (۱۴) در شهر (۱۵) سم ، احتیاط ملحوظ ، و اصل شهر رامصون و وجهه طداشته آن گروه بمصون ۳ قدر هم دحوصوا و نلموا حتی یلأفها در مهبی الذی کأبوا ۳ نوعدون (۱۶) معاملت کما ، که ساخت حراسان عن فرد ۳ م (۱۷) سرادق حلال حواهد سد ۳ تحذی بنقرن السکلا (۱۸) و سرای (۱۹) سرای دولت سرادق (۲۰) کمال حواهد ۳ نافت سیحرون نما کأبوا ۳ ترفون (۲۱)

### شعر :

چندان بود کرشمه و بار سهی فدان      کآبده جلوه سرو صبور حرام ما (۲۲)

۱- تنها در کشور ، همه نسخ حواهد

- |  |                                   |                         |                           |
|--|-----------------------------------|-------------------------|---------------------------|
| ۱- دست   | ۲- اهی (ب)                        | ۳- فرد (ر)              | ۴- ایگان                  |
| ۵- سواران  | ۶- گروه                           | ۷- معاصی و راری د ح ک ب |                           |
| ۸- ای ابراهیم روی گردان اراوی (ار آ ۲۸ سوره هود)                             | ۹- سنده                           | ۱۰- احبا                |                           |
| ۱۱- حیرت‌هنده آگاه که نه   | ۱۲- بهی عل                        | ۱۳- ارداشه              |                           |
| ۱۴- در اعراب الموارد المباحره ۵- اله اعره ملاب ک که ن مود معاصی ش ن اروه آبر |                                   |                         |                           |
| ۱۵- ارفعای که دن   | ۱۶- س واکدا آرا که سخن کدبا وای ک | ۱۷- ورسا را که          |                           |
| ۱۸- داده سنده اند (آب ۱۳ سوره رحری)  | ۱۹- جای سه                        | ۲۰- هر کجا صرا حد       |                           |
| مبا (مجمع الامثال)   | ۱۹- ای                            | ۲۰- کفری                | ۲۱- و است که حرا اده ح با |
| سند با آجه مبارکند (ار آ ۱۲۰ سوره انعام)                                     | ۲۲- حافظ صحیح مرحوم سر            | ۲۳- س                   | ۲۴- س                     |



سَاعَسَلُ عَمِي الْعَارِ بِالسَّيْفِ حَالِيًا

علی قصه الله ما کان حالاً (۱)

و تصغر فی عیمی تلادی ادا اذت

نمیی نادراک الادی کتب طالبا (۲)

اذا ابراهیم جان به صدون لا یفعلکم نصیحی ان اردت ان اصبح لکم (۳)

امر والارا که درمداق حصص داخلی من الناصح (۴) بود، امر من وعط الناصح (۵)

داسمه، لالی ناصح (۶) اس صایح احسن من شب الأصر (۷) را که قرطه (۸)

هود (۹) و مؤاد (۱۰) و حلد (۱۱) حلد (۱۲) را هسایسب، گوشواره گوس سمان صاحب

دل دریس گوس انداحب و به فب و ثقب (۱۳) سرداحبه در حوالی کوه سسکن

۱- و، وراه

- ۱- هما اخواهم شسب ارسود عا را شمسیر د خالک که دعوم بر خورد هسای جدا اهرجه نامند
- ۲- و خورد است بد د فب من مال دریمم اگر دو اسود دست راست من (برسد) ما ریافس آنچه خواهان آن بودم ( او هسندة سعدن باشد از بی مارن نعل او خماسه ابو نعام نسجه سبئی کما عا و اب نامه دهجا ا
- ۳- بود ه دهد سمارا اندرر می اگر خواهم که اندرر ده
- سما ا (از آیه ۳۶ سوره هود) ۴- شرن رارا گمی می آمع ۵- لبحر
- ارسد تصحب کنند ۶- رسبه سلك (رب) ۷- مکوهترار گوشواره
- الا من که ارطلا بود ۸- نکمی گوشوا ۹- کرا و سرار سوی دو گوس
- (المجد رب) ۱۰- دل ۱۱- گوشوا (ب) ۱۲- دل (رب)
- ۱۳- رح و صایح (رب)

رأب مُماصِبُ<sup>۱</sup> و مُمازِعُ<sup>۲</sup> در اعراب هر چند که در درّ و بهسگ در بحر و  
 بلسگ در کوه و سر در مسه و «ان در عاز و سمندر»<sup>۳</sup> در «ار و عفا در» فای «از اس  
 دبران حراسان<sup>۴</sup> هر اسان و تی لسکن چون در آن و عا<sup>۵</sup>» زبان عار ان مقدر و  
 رخی در مقام رخی<sup>۶</sup> بعد عمر بی نبل نذل و بدل هر از ار موقت برای<sup>۷</sup> که  
 شوه<sup>۸</sup> ا بدل<sup>۹</sup> ا بدل<sup>۱۰</sup> است رضا بناده از بحر حسن شب حالب و رة<sup>۱۱</sup> «الاتجد  
 لاالتجد المة ذالد سه<sup>۱۲</sup> گسند و عی ارحوف هما<sup>۱۳</sup>» آذا سر خود ا  
 جوف صاب<sup>۱۴</sup> ا اداحه<sup>۱۵</sup> و وة<sup>۱۶</sup> ام و سگ<sup>۱۷</sup> د داد بجای آرحون گناهان  
 حمر ار فمر<sup>۱۸</sup> روان سا<sup>۱۹</sup> و سه کارهای حراب و آسادان الاکن اعطای ابدان  
 سمط<sup>۲۰</sup> گرد دار مصارئة<sup>۲۱</sup> کبر لم صبار<sup>۲۲</sup> اس مصاربه<sup>۲۳</sup> د باحه<sup>۲۴</sup> حواحه  
 ریح<sup>۲۵</sup> مع حسن جان ارح حسن اعداد ارح اوب و ارح حارب ی حاب اس حارب

۱ ط، اصباحه دارد و مازع  
 ۲ ط، حراسان حور آسان  
 ۳ ط، اداحه و

- ۱- هم کس (ب)
- ۲- و اذین دران مع
- ۳- ح و ب که در م ک و و
- ۴- و ک را
- ۵- یا ا
- ۶- د
- ۷- و ریه هم در حرف (ز)
- ۸- مروانند سه مر ا د (ب)
- ۹- ل ساون و سه ه (ب)
- ۱۰- کتاب ح کون هبلا
- ۱۱- ح سدن د ح و و ن ه (ر و ل) از ه
- ۱۲- ح ح ه است هر د د ح حه الام ل و لا ل و لا ا بهام است
- ۱۳- و ه ه کابر ت ا ه در
- ۱۴- و کس بنده (ب)
- ۱۵- د در سه ک ده
- ۱۶- ر د ر د ل د ک ی ح ه
- ۱۷- سرما کزی ده ا ن حاب د و ن سودان ب ه
- ۱۸- نه برودن با گرا
- ۱۹- مهر عی حسیار اعی<sup>۲۰</sup> سفر ل ه است

عده اعمار از سکه اعمار آمده در سکه (۹) فاصری مصارف صرفی (۴) گسب  
 اادبر (۳) هسی را ودر و حجاب (۴) حجاب ص و کسریه سمبر (۵) آس رال (۶)  
 سمبر (۷) دارل بندرفب مساکن از س (۸) کن افعان عول (۹) ده افعان گرخون  
 رسا حند و موه ران و (۱۰) ران از و (۱۱) زمان ران ران (۱۲) مسا حب (۱۳)  
 و مساب (۱۴) و دهان ملامب ی ملامب گسودند اعد دل من سالب علا ه  
 اعماب (۱۵)

در بیان انصرای مویک نادری بحاب حراسان نعرم اقبصاص (۱۶)

ارخصوم شدند الحصاص

« والله عمر ر دوابعام (۱۷) حون حوا این حراسان که ه بع ری حور ان

۱- نو صادا با بر ط، اما بر نو، اما برمی

۲- حادس ۳- ح اعاب (افرب اله اد)

۴- ح حه دا ه ۵- مر افرو ح آس (رب) ۶- ل ح ۶ من ۲۵

۷- رح پادس ۸- ماب (ب) ۹- لند اواری د ره و فرنا (ب)

۱۰- اله گریه وجه (برهان) ۱۱- حه (ار افرب اله ارد) ۱۲- سراب (ب)

۱۳- همدنگر را نسام دادن (رب) ۱۴- سهاب کردن ۱۵- هر آ ه

حوار است کسی که ساسند بر او رواهان د اصل آن مد گویند عرب سیرا سمبر سید وری واهی  
 را دند که بر آن می ساسند مرد گف اب نبول النعلیان رسه لعد دل من

۱۶- دزی مصاص بدن (ب)

(ار آفة ۳ سوره آل عمران)

در آفاقِ اشتهازداشتند، ارجوانِ اس عفتِ حُرسان (۱)، و اربعمار (۲) سعاری برسان بودند،  
 شاهراده (صافلی مبررا) راه واسطهٔ عرض ساحسند در اوایل ماه صفر اسحر ناحار  
 چنپاران شاهراده نجدبو سك احترام رسده بعرم اسكکه پاداش اس ناداشتی (۴) رأبا نغوح  
 عاند (۳) عابد سارند ا حیش حائش (۵) و حاش (۶) ثابت و قلب دائب (۷) و رای ثابت  
 و حرم شامح و عرم راسح

عمرات درص مها رصری و نکادُ الولدُ مها شبب (۸)  
 فاشس الهاز مها وُحوب و لئلب الرمان مها و حبب (۹)

شقه گشاد زاب سمون و مرحله پسمای وادی «فانا مهمُ متفتون» (۱۰) شدند  
 ماهچهٔ اوای و لك فرسا حکم سبروا فمها انالی و اساما آممن (۱۱) شهرهارا سان  
 ماه جهانبان «عدوها شهر و رواحها شهر» (۱۲) رسم اسراء (۱۳) و بعربس (۱۴)

۱- بوء شبب ۲- بوء اس سب را بداند

- ۱- ح احرس گنگه (رب) ۲- سروس (برهان) ۳- سوس  
 (برهان) ۴- نار کرد ده ارجو (رب) ۵- حوشان (ب) ۶- دل  
 (ب) ۷- سحت که شنده (رب) ۸- هومهای که خرد مسود ار آا  
 (برابر گمی و اسوازی آن) صدی (کوهسب بندبه) و بردناب است که کورک از (هول) آن بر شود  
 ۹- س آوات روزوا ار آن عروسب و دل زمانه را ار آن لردن (اسب) ۱۰- س  
 هبا ما ار آنان اسقام گبر همام (ار آئه ۱۰ سوره و حرف) ۱۱- نگردد در آها با  
 و ورهاد حال امسی (ار آئه ۱۲ سوره سنا) ۱۲- فس آن ساعداد سکنانه ام  
 شاهنگاه سکنانه راه (ار آئه ۱۱ سوره سنا) ۱۳- فس س (رب)  
 ۱۴- د احربس فرود آمدن (رب)

و نأوب<sup>۱</sup> (۱) و بعلس<sup>۲</sup> (۲) پموده ، در او احر شهر ر مع الثاني مشهد مقدس را بطلب  
 رابع، ثاني ر مع رابع (۳) سياخته جا س<sup>۴</sup> (۴) دولت ماس (۵) گسند س ه هربع<sup>۶</sup> (۶)  
 گروب اهالی و هربع فلوب ساحل و عالی و نظم سر رشمه افشاريه آدر ماهجان و حراسان  
 و احیای (۷) احیاء (۸) احیاء (۹) و احیاء (۱۰) آجا و اراسن فصل هابل و هابل (۱۱) روجه  
 کامل پرداخته ا لطف نامش نام عشر عرب و عجم حتی (۱۲) شد و ا رکف راد و دست  
 حوادث نارامه (۱۳) حایم طی طی، و هر يك ارسران ایل ارسالا با با این تا این سان اریطر  
 آفتاب سان گذشته و حتمی کتر از ایشان در سلك ملازهان کانی (۱۴) مسلك گشته  
 بعیه را مماه (۱۵) و مماه (۱۶) و مشرفه (۱۷) و مصحاب (۱۸) و مخطای (۱۹) و مشتاه<sup>۲۰</sup> (۲۰)  
 و مرعی (۲۱) و مماه (۲۲) و عله و جلوه و معالف و مسارب<sup>۲۳</sup> (۲۳) و ا هم فيها منافع و

- |                         |            |                   |
|-------------------------|------------|-------------------|
| ۱- و، ادب               | ۲- و، عیس  | ۳- و، ماس طه، ماس |
| ۴- نو، هربع، و، طه، رصح | ۵- و، مشاب | ۶- نو، مسالف      |

- |   |   |
|---|---|
| ۱- همه رور دهن (رب)                                       | ۲- درباریکی آحرش هس (رب)                      |
| ۳- رربع رابع، مساله است بعدی بهار سنا و فراج الی و ای (ب) | ۴- حای اس                                     |
| ۵- حراه هه (رب)   | ۶- مردن، نور کردن ا ندوه (رب)                 |
| ۷- رنده کردن  |   |
| ۸- ح حی رصح اول، فصله                                     | ۹- ح حیو نکس اول، حاب (ب)                     |
| ۱۰- ح حیو حاب   |   |
| ۱۱- ح فصل رصح اول و سوم، گروه مردم (رب)                   | ۱۲- رنده و در آن ا هابی است بعدی دگر آن، فصله |
| ۱۳- نیک نامی مهابت (درهان)                                | ۱۴- رگ ح ۱۸ من ۲۴۲                            |
| ۱۵- حای که آواپ رسد (رب)                                  |   |
| ۱۶- حای که آفتاب رسد (رب)                                 | ۱۷- آفتاب گاه (رب)                            |
| ۱۸- مصحا رعی که   |   |
| ۱۹- حای ماسای سلای  | ۲۰- بر ما                                     |
| ۲۱- حرا گاه   | ۲۲- سد آب (رب)                                |
| ۲۳- حرا گاهها (رب)  |   |

مشارب<sup>(۹)</sup> و مواصح رحله الشتاء و الصیف<sup>(۴)</sup> و ربوہ ذات قرانر و معین<sup>(۳)</sup>  
درد و ص<sup>(۴)</sup> و حیف<sup>(۵)</sup> معش و معرر گردند

انا حصر الشتاء فابت شمس<sup>۱</sup> وان حصر الصيف فابت طل<sup>(۶)</sup>

دوران عروسی رضاقلی میرزا نه لطف خداوند جل شانه

و ان عایا نمانه<sup>(۷)</sup> چون دُرء والا کهر صدف سلطنت و دحب مدحمت<sup>(۸)</sup>  
منظر جانبدان عصمت و عقب حواهر فاسته حضرت شاه طهماسب محظوء<sup>(۹)</sup> شاهزاده  
رضاقلی میرزا بود در صدر التمام<sup>(۱۰)</sup> که ماطه<sup>(۱۱)</sup> دی و شایح<sup>(۱۲)</sup> باورس رفام  
صوبه و صبا<sup>(۱۳)</sup> و هما کال کلهها و ما الحسن شمانها و کلا کلهها<sup>(۱۴)</sup> آوخته و روی زمین را

۱- ط، ساطه

۱- و آ باران در آن (حد ۱ مان) سودها آماندند (ارآنه ۲۳-۵۰ س)

۲- اسان (ارآنه ۲ سوره قریس) ۳- رم و نکه که مرآن آام، ان کرفا (ارآنه ۵۲-۵۰ قمریون)

۴- زمین پاک و هلف (ب) ۵- دامه (ار ب) ۶- اگر ما، رم مان س، آمان

۷- کرباندا ناسان جای به سانه ای ۸- همانا رما ب سان کردن آن (ارآنه ۱۹-۱۰ هالمانه)

۹- مساره رهه (برهان) ۱۰- حوا کما ی سده (ب) ۱۱- شخصی

سرما (ار ب) ۱۲- ح و ساج صم تا که ر که! حدیله و دور سده م طلم امروا

و حواهر که ران از شرفی ابر حله آور (ب) ۱۳- ح و ح و حرماس کم

۱۴- ساج ا - ساق (اروب) مانه که ر ب ر و ح و ا آن اسمه (ار ب)

۱۵- حه رسا ب سنا و به نة آ

سعد آت برف برین ، و حمله چهارا تا سه سدی آتین داده<sup>۱</sup>

الالیح علی نوائب الأعصاب      ود قرطها ولانئد المرحان (۱)

ا، مرها الصنا'هاوی ددا      کالور سافط عن الأمان (۲)

از سبب سرما عرس (۳) ریز کرسی (۴) خریدی و چرخ سنجاب گون پوستین فاقم (۵)  
 در سر کسندی فرمان ددبران حکم والاسهته عرس (۶) رحاسه مجالس صوف (۷)  
 مشحون صوف حواسه حسانکه<sup>۲</sup> دلها حواسه در جمال زین و زمایی آراسته ، ود  
 عسریکنده این در سپیخ طر      ریح (۸) و عیش روم و افریح ی      حعب و ریح مسر  
 گردید<sup>۳</sup>

ندارد      ۲- و، حاصه      ۳- و، کرده

- ۱- برف ر کسوان ساحبا هما اگوسواره هاده است آت را فلاده های مروارید خورد
  - ۲- اگر بگذرد دنا (ساحه ها) در کندیگر فرود می آید بر آکنده را کنده مانند سکه ده که
  - ۳- برف برین سافط و کوران ا حاص صوف عرس ا مالک است
  - ۴- معصود کرسی است که در زمینی
  - ۵- استعاره از این معنی سرما
  - ۶- طعام عروسی
  - ۷- صبا
  - ۸- از آن رو که ریحان را موسیقی و زهی غلافه و است وارد بر نارین مسلمانان میباشد و آن
  - من مشهور و دمان در و اب غاسه چند از نام رسمة موسیقی های حبسه است که بعد آمده بود
  - من صمیم این حلقه های عربی و فصل ا بر هوا د احتلاقی مسر - ام و میان را سینه کس ، ای کوی و
  - سارو آوار داسه و گوید همه جهان المپی و حجاب - و د (رک رحمة مقدمه این حلقه های ا
  - س ۱۶۶) و بر س حجب از امان این ظاهر است مولف بدان استناد کرده بود - مسان
- اعتماد است

اس طماطنا (۱) گونا در اتمام ماضی لئال (۲) لئالی (۳) اس سوورا در آیه استعمال  
دیده وصف حال را با اس اشعار اشعار کرده

شعر .

و لیلہ اطریسی حنہا	معداتی می عرس الریح (۴)
کما بما العوراء فی حیح الدحی	طئاله نصر ب ناصیح (۵)
فائمه قد حردت قصعها (۶)	مائله الرأس من العسج (۷)

در سببی از بهار چهار خوشتر و از صدح عمد و صباح (۸) عمد (۹) دلالتش بر و رمای  
مردوح (۱۰) نوح و ساعتی مره از رح (۱۱) و رح (۱۲) تر رح (۱۳) نوح سعادت نا  
زهرة زهرا افران ماف عسی در سب پانزدهم رحب از رح (۱۴) و شرف ناحیه باز (۱۵)  
چین و حتن حتن (۱۶) شد ، و چین حین دهر عانس (۱۷) از چین عمن دلاور  
اراحت (۱۸) پند بر لب

- ۱- محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن مهناک اصفهان موسی سال ۳۲۲
- ۲- املی معری و الی لئالی اصفهانی
- ۳- ح لیل سب
- ۴- به ک طرب آ، د مرا نا ای آ
- ۵- ناحیه را د ا سب
- ۶- حمله د سب سب سب سب سب
- ۷- حرات قصعها و سب سب که رح سب سب سب سب
- ۸- صاحب جمال (رب)
- ۹- ح
- ۱۰- حفت -
- ۱۱- حفت ، که د (ب)
- ۱۲- عم (افرب العا د)
- ۱۳- حور سب سب سب (ب)
- ۱۴- حرات
- ۱۵- ح
- ۱۶- حمله ر سب سب سب سب سب
- ۱۷- ام (ب)
- ۱۸- وری (ار ب)



قد طلع الدر مع الزهره  
 فی دوله مودعه الزهره (۱)  
 فاصحب الخیره معروه  
 الخیر فی ذوات الخیره (۲)  
 لا ابقا من فرجه برجه  
 کلا ولا من حرمه عسره (۳)

و کذاک مؤلف در این حطه (۴) حطه ای اسبا کرده بود اسناد (۵) آن لایق اوصاف  
 این مقام آمد و هجی هده

گلگونیه حمدی که عذار عدراه و بی را رمارس و هجی گلگون نماید ،  
 و عار (۶) شکاری که حصاره عروس دلاری صفحه را به مکتوبین صورتی آرایند ،  
 سراوار حمان حمل حصر و الحلالی است که هفت آسمان در حرم حرم صعبس  
 شاهدست هر هفت (۷) کرده ارماء و مهرس عمه (۸) طلا در مسای و سرف آفتاش (۹)

۱- ط ، ا دارد

- ۱- همان آرمدهام نام بارهزه دره و ای (که) کعب آوزاس حیوی آن ۲- س
- حاسب کرد آرایه رن حعب آراد مرد د و لب آرایه وی (ادر) ۳- بل داده سواد
- از سادمان ضرود روی را و نه از بعضی سرسکی را ۴- حواسنگاری (رب)
- ۵- رجوا بد ۶- گلگون و آن سرخی است که ران بر روی نماید (رهان)
- ۷- آراس (رهان) لوازم آراس و آن سرمه و سینه کز عارم حال سفید آب روک است
- ۸- هج این وسنه اید و نوزی است که ران بر مسای آویزد ولی با بعضی شمار در هر هیکل دیده شد
- در بدوالمهر آسان گمره ما سدی بود که در دو طرف سر حبت نگاه ازی را بر مید (آقای محمد و سر مسای)
- ۹- محمد این وسنه اید و هجی زور که رسر آور ازکن ظاهر ا امر و مطلق است اگر و نوسی
- که طلسم اوان و دعا و سنان حکام سرف سجن حکاکی کند خاطر دفع جسم حرم و سرف سمن خانه
- صبر آ و آن درجه و ردهم روح حجاب بر هم آرد این و نوا (ان المهم ص ۳۹۸)



حدود (۱) حور او شان و ملك (۲) از سلك مُرثا عقد آور در صورت آرای ابتداءش ررك (۳) در من از نور، و عدو مشك بن ارشد در محور بجهت گسوی دلبر فمه حوی جهان پاشنده ، و مشاطة احترا عش از پناة ظلاى مصا (۴) بر ابروی سلما (۵) ی هلال ر سمة نور، و ارساهی شب كجلی (۶) سر مه بچشم شواهد (۷) سبس و شهور گسمنده مهر انور در محفل و ریش گرد نالشی (۸) است دنا ، و ماهروی ره ره حسن ماه در احسن شهود آثار حلالس ساهد بست رما كهف الحصب (۹) از رگ بچشی حمای عاطفتس همیشه در حصاب اسب و آرادشگر مكر متس در طارمی حرج چهارم (۱۰) بگارسند بحة آفتاب ارواح آناه عاوی (۱۱) نا أمهاب سفلی (۱۲) از سامح حاصب نالعة اوسب ، و اطفال موالد (۱۳) از مشمة عدم ، رادة صعب كامله اوسب صور گر صبع بدعس بمصنای و صور كرم فاحسن شهور كم (۱۴) ، مشمنده لای (۱۵) د كور و اناب اسب، و چهره بردار فص مسمعی

- ۱- بح حد فح اول + رحصار
- ۲- سا كان
- ۳- در وری و آن
- حبر سب كه ران مروری ناسعد و داخل هر هف اسد (رهاى) رك ح ۷ ص ۲۵۲
- ۴- آهاب
- ۵- مطنى ممرار مسموفه
- ۶- رل سلمى كه نامس هر دم از عاصبا سلام
- ۷- رصداى بار افان سى و ناك حرمى
- ۸- حافظ فروسى ص ۱۸۹
- ۹- سر مه اى
- ۱۰- بح شاهد ، مسموفه
- ۱۱- ك ح ۲ ص ۲۸
- ۱۲- سب حاسد ، اردو سب روى سا اى روسى اسب ر م مرناب انكرسى و بعضى اوزا كوهان اشتر حواسد (القبم ص ۱۰۲)
- ۱۳- فبب آهاب
- ۱۴- سب حها كا
- ۱۵- موالد سه ا ه ح ان باب معان
- ۱۶- وسكاشب شمارا س بك و كرد صور های شمارا (از آدة ۶۶ سورة مؤمر)
- ۱۷- آابه
- ۱۸- فابل صور سب مطلقا دون آكه صور ممعن احصاى دانسه اسد (حور الجواهر) حال و مرنى هر صورت و در عن حال اوصورت كو بحد ا بودن ، معال صور

مرفوع گشای بهفته روان حمله عدم «الذی یطغیکم فی لُطون أوهامکم حلقاً من  
 بعد حلوه فی نظامی ثلاثی» (۱)؛ در فصل بی‌فصوح هستی هتلاخ و کدخدای (۲) ی جسم  
 و روح را عقدا ساط اروسست، و در عرفان مناظر وجود، احاطه از همه (۳) را حسن احتیاط  
 ارو و اولطف جسمش دوشده سات هر گناهی با مرد کل رسمی است، و از فصل جسمش  
 دخت هر درختی نارور حمل میوه شرمی شمشادقنادان اشجار را پراپه رُعوت (۴) از و  
 دربراست، و عنحه لبان شکوفه و ازهار را چادر سفید عصمت ارو در سر

و صلب او فتد نطه‌های در شکم	و ارا فکند فطرهای سوی هم
و درین صورتی سرو و بالا کند	ار آن طره نولوی لالا کند
که کرده است در آب صورتی؟ (۵)	دهد نطه را صورتی چون نری

تسبحان الذی حلل الأرواح کلها مماتت الأرض و من انفسهم و مقالاً بعامون (۶)

- ۱- من آفرسد سعا ا در سکنهای مادران آفران - از س آفریدی و باز کنی های سه گانه  
 (آر آنه سوره رهم)
- ۲- هتلاخ و کدخدای و احتیاط طه احکام نجوم ده داند  
 است رای عمر مولود برای شرح آن رجوع شود به (الفهم ص ۵۱۹-۵۲۰) و تعلقات چهارمعاله  
 نالیف آفای دکتر مهن ص ۲۸۱-۲۸۸
- ۳- صمرا، سورا، لعم، حون
- ۴- رعایی
- ۵- سعیدی و بان
- ۶- اکس - خدای که
- آفر، جسمها همه آرا همه مبروان زمین و از حوه‌هاشان و از آنجه خدای (آمه ۳۶ سوره س)

آرایش برودوس دوشرگان فکر و زبور کردن و گوش عوایی معانی نکر، حلیه حلیه  
 والا و گوهر گرانهای نعم و منفعت جناب عالی بسبب انقیاف نفسی است که سرخ روی  
 کوبس معاره (۱) کاری مشاطه شفاعت اوست، و سکون عالم و تولد نمی آدم از نطق  
 عدم بظلمت حضرت معترض الاطاعة اوست

بیت:

گر بودی ذات پاکش آوریش را سب

با اند حوا سترون بودی و آدم عرب

اعنی بورپاک و نثر ماماک بهس فرزند مادر حاک و مهس سلیل دودمان اولادک ، سند وند  
 آدم و انگش نبوت را شرفتر بن حاتم ، « حاتم الانباء و سند الانصاء علیه من  
 الصلوات ارکاه و من التحیات اباها مادام الانمان روحاً و التران بندوران حصیصا  
 و اوحاً » (۲)

و نصف (۳) بحیات صدق سما (۴) و دُرر دُرود دُرری نما، بار دربار دراری (۵)  
 اربعة (۶) فلك حلاف و دراری (۷) طمسه اصلاط رسالت باد ، که عروسان عر و شان ،

۱- ط ، اضافه دارد ، در بار (بهم دال)

۱- رک ح ۶ ص ۲۵۷) ۲- حام صمیران و سند گردگان را و ناد اردرودها

اکثره و آن و از سلام فرستادن بالنده بر آن - ندا که دو، حفت است (یعنی همسه ، زبراً روحیست

اردو جدا است و آرا آن است و زور مصود است) و مهر و نماه منگردن در هرودی و سنی

۳- ح حفه ۴- مسنون صدق، رامت ۵- ح دزی هم اول و سند بدوم و سوم

۶- چهارگاه وارد ای اربعة چهارخلفه مقصود است ۷- ح دربه

نات مقدسشانرا در عقد دوامد ، وشوح گیتی فرورماه ، در حر مسرای حلالشان گمینه  
 کبیری قمر سیمانام پرد گیان قصور ملکوت از قصور ادای خدمتشان در حجاب حجاب  
 حمله نشینند ، و آراده مردان طریق تو لایشان مستوجب ترویج حور عین زال رشت دنیا  
 که أم الفسادی است فتنه را ، وشوها (۱) بی است حابه بر انداز هستی شوها<sup>۲</sup> ، نفوس قدسسته  
 ایشان را مطلقه است سه طلاق ، و بمن ایجاد وجود حوادشان عنبر حه (۳) گوهر بگاز  
 شب و آینه بلور صبح و دستند سیمین ماه و طوق طلای شمس و حقه درین مشتری  
 و شمس درین آفتاب و گمال مکمل ا کلیل (۴) و برج و باره افلاک<sup>۳</sup> و کبیر و علام ره ره  
 و بهرام (۴) ، امهات عنصر را حق الصداق (۵)

و بعل عرص از صورت بگازی این لوحه دلگشا و چهره آرایی اس صحه  
 فرح بحثا که از حسن معنی طعنه در لوح حسن حویان دلکش وش ، وار حروف و  
 نقط رشک هر مای حظ و حال رحسار حوران پریوس کش (۶) است ، آسب که چون  
 وحدانت محض داب خداوند صمد است و فردانت سامسته یگانه می روح و ولد  
 «الذی لهم یلدولهم یولدولم یکن اذ کفوا احد» (۷) قوام ساسله هستی بما کحب (۸)

۱- بوه، سومی است ۲- ط، مو راد ع عبارت من صهرا و موس

را ندارد ۳- ع ملک افلاک

۱- وک ح ۲ ص ۵۴ ۲- بوهی از رموز است که بر عسر کنند ، و اردن دارند

۳- مرئی است از منازل مهر ، آن چهار شماره است صاف کننده (ب) ۴- در العاط اسازمی است

بدانچه عروس را آماده سازد از پوشاک و برآه و خا و کمر و ملاء و غیره ۵- کابن ، مهر

۶- شهری ماوراء النهر در دك حبس (برهان) که رسار و بار را بدامجا سب و هب ۷- آ ساه

میراند و راننده مسعود و بست او را همما کخی ۸- راسوبی

منوطست ، و اعتقاد سلك بقا بمراوحت مربوط ، چنانکه آن (۱) و امهات (۲) افراد (۳) و ارواح (۴) را اصحاب و قبول علت و معلول (۵) موجب حصول عقد اردواحست، و بتایح تصور موالید ثلاث (۶) در تولد مراح بقابلۀ ماده (۷) و ماده قابلۀ (۸) محتاج اگر قوت باصره در آینه حایه چشم در پس پرده رُحاحی (۹) هم آعوس مردمک نمیشد، دیده دیدار قرةالعين حویشر روش نمیکرد (۱۰) ، و تا پریراد مشکین نقاب شب درین کهن قصر بو آبن به همجواری ماه فرس نمیکشت ، خلف الصدق صبح صادق (۱۱) را در کنار نمیکرفت مادام که فطرۀ انبیا بیسانی در رحم صدف قرار نگردد (۱۲) مریم (۱۳) را در شاهوار تولد نماید و تا حورشید جهان نما از لوح سما بصحرة صمّا (۱۴) بنماید ، از صلب کان گوهر غلطان وارد حشان اعلی در حشان بر آید ، بهال بوحیر را بدون پیوند، در گرفت

- ۱- سعة شماره
- ۲- عناصر چهار گانه
- ۳- صف آراء از آن رو که هفت شماره اند
- ۴- صفت عناصر که روحند
- ۵- اصحاب و طلبه اوصاف آباء و قبول و معلولت از صف امهات ، و
- ۶- حیوان، نبات، معدن (محل الجواهر)
- ۷- ماده ای که قبول کننده صورت است
- ۸- استعداد فانیست و محتمل است که از قابلۀ
- ۹- نام یکی از پرده های جسم و لطفه مناسب
- ۱۰- اشاره است بدانچه حکما گویند که در آن زمان جسم
- ۱۱- معصوم است که از افراد شب و ماه روز
- ۱۲- افسانه ای
- ۱۳- دنیا و مریا کند است
- ۱۴- سنگ

ثمرۃ العواد (۱) فواکة (۲) لطیف مقدور بیست و بی فعل قوۃ مولده (۳)، بوناوگان خوب (۴)  
 ارمکام (۵) بطون حاک حلوه کز عرصه نمود ظهوره  
 ساء علی هذه التعمای (۶)، در آبی که شاهد سر پایی آن (۷) بهار، زلف یزید  
 از زلف اللیل (۸) بر عارض مهر جهانتاب آویخته و حسناء (۹) صبیح الوحده (۱۰)  
 صباح شکر حنده سگک (۱۱) شاعر را شیرینا شکر (۱۲) آویخته شب دایم و زش چون روز  
 حوایی بحر می مردوح (۱۳) و روز بهجت استدرس سنان شب وصل حوسان سعادت  
 مستمع (۱۴) قنۃ حصرا (۱۵) در آراستگی طایره (۱۶) بخش ختر طاوس بود، و بسط عبدا  
 عرب افرای حمله عروس آفتاب خداوند است بود (۱۷)، و مهر کدخدای خانه و رهرة  
 رهرا مشغول چنگ و چمنانه طالع از مباحس (۱۸) و ما مهر دور بود و اوانا اربعة (۱۹)

۱- ط زلف اللیل اللیل

- ۱- هموة دل ۲- اجناس مینوده ها (ب) ۳- مقصود عوای نامنه است  
 ۴- ج حده، دا ۵- ج مکس کسنگاه و مقصود دل حاک است ۶- مامراون، س  
 ۷- کفیی که در زمین است و معرر در حنآد (از رهان) ۸- ساعات شب که از روز گرفته  
 شود (مأثر از آیه ۱۱۶ سوره هود) ۹- ریا ۱۰- کور ۱۱- ماسنگه از  
 حر و ارشکر (رهان) و مگشکر، بر نشانه ازدهاست ۱۲- اوالمحیح (رب) و کج ۳ ص ۹۰ ۱۳- عرب  
 ۱۴- شاد شده ۱۵- آسمان ۱۶- حجاب (رهان) ۱۷- د ۵ ۱۸- لاج خدای د و ب است  
 آفتاب است و روز ماه و خون خورسند خدا و ب و د مهر که خدای خواهد د و جوع سودنه (حاشیه ۴  
 ص ۲۶۰ و ۵ الفهم ص ۵۱۹ ۵۲۰ و ملقبات حبا مهاله مصحح آقای دکتر معین ص ۴۲۸ نه بعد)  
 ۱۸- امارکها (رب) ۱۹- طالع و هار و وسط الاسما و ۱۱ ارس (مناج العلهم خوارزمی  
 ص ۱۳۲ و الفهم ص ۲۰۶)



اوتار (۱) چارماز (۲) سرور ماه از هاله (۳) دایره میرد ، عطارد قلم بدست گرفته حطبه  
 میبوست (۴). ناهید چنگک مسواحت (۵) حور همگامه طرب گرم میگرد ، و در حور بود  
 بهرام برسم اعلاصان خدمت بها آورد ، و جای آن داشت ، و مشتری (۶) نعمانه رزم  
 علاقه (۷) و در آغه (۸) ابوز سر و بر آراسته صدر انجم گشته رحل برای بطاره در گوشه  
 نام فلک رحمت اقامت اسداخته ، چرخ از مطعه (۹) نهینه اسباب سور کمر بسته ،  
 قیغوس (۱۰) برست افرامی برم ، تاج رزم بر سر بهاده ، و حنار (۱۱) دگمک (۱۲) بدست  
 به محفل آرامی ایستاده ، دلفین (۱۳) حنگک بردوش گرفته از رود پیل فلک (۱۴) آب  
 میکشید ، و کواکب سخانی (۱۵) لنگه آبری بر کمر بسته تا بسوی شفق از حم میسای  
 سپهر نشمگان مجلس را آب می بخشند عوا (۱۶) صدای سرور سما کمان عرش درمندان ،  
 و ر'انا (۱۷) زبان به ترانه می گشاید ، و رأس (۱۸) سر بر آسمان میسودود (۱۸) عهده از دل

- ۱- بارها  
 ۲- خارخاره طمور و هر سازی که بر آن چهارنارند (مرهان)  
 ۳- حرمن ماه و آن شکل دایره است  
 ۴- عطارد ادیر فلک امد  
 ۵- امد  
 ۶- مسری را فاصی فلک و فاصی صدر ششم (آسمان ششم) نامند  
 ۷- فاصی صدر ششم را ظالع مسعود بو  
 ۸- حمامه (رزم) حبه که بر آن شکافه است (المنجد)  
 ۹- مطعه العوراء رزم ح ۴ ص ۱۰۳  
 ۱۰- صورت چهارم از صور شمالی ، چون مردی با کلاه  
 (المنجم ص ۹۱) و آنرا قیغوس هم و شبه او (خاشمه همان صفحه)  
 ۱۱- صورت دوم از صور  
 ۱۲- صورتی چون مردی است کمرش در سینه (از المنجم ص ۹۳) و بدست او عصائی است ۱۲ ص (رسمی فامور)  
 ۱۳- رزم ح ۳ ص ۱۰۵  
 ۱۴- تمامیت رنگه ملکون آسمان  
 ۱۵- سج  
 ۱۶- کواکب است از گوته کاهکسان چون دایره اس (المنجم ص ۸۸)  
 ۱۷- رزم ح ۱۲ ص ۱۰۳  
 ۱۸- رزم ح ۱۱ ص ۱۰۵  
 ۱۹- صورت پنجم است از صور شمالی

میگشود و قلب (۱) دلنار دست داده و مُقَدِّم و مؤخر (۲) از هجوم تماشاگران مقدم و مؤخر  
 استفاده بهر (۳) رود میبرد، و محتره (۴) عود میسوح ح کف الحصیب (۵) کف میبرد، و چنگ  
 رومی (۶) دف سرطایر (۷) در موق فارغانی واقع گشته، سفینه (۸) نادان نشاط و راحت  
 عُراب (۹) از روی حص حجاج (۱۰) بطاری (۱۱) جلعت پرداخته، راقص (۱۲) رقص  
 مسکرد، و حائلی عالی رُکشه (۱۳) پای مکوفت نبات العُش (۱۴) اشعاش میسود،  
 و قصه المساکین (۱۵) نارعت بر ر بن کلاهان چرخ (۱۶) می پیمود باطیه (۱۷)  
 شربت مساحت، و پروس (۱۸) عهد (۱۹) می بست، و شاه الممدُوح (۲۰) خود کشی میکرد

- ۱- رُك ح ۱۳ من ۱۰۵ ۲- مقدم و مؤخر فرغ اول باخروء علنا و فرغ دوم  
 باخروء سغلی و آن منزلت و ششم و هفتم است از منازل شعر (الفهم و حاشیه آن من ۱۱۳)  
 ۳- صورت سوم از صور خموی و او بیجهاست (الفهم من ۹۳) ۴- صورت سیزدهم  
 از صور خموی چون عود سوری است (الفهم من ۹۴) ۵- رُك ح ۹ من ۲۵۹  
 ۶- لورا و آن صورت هشتم از صور شمالی است (الفهم من ۹۲) ۷- شماره روشنی که بر جهاست  
 (الفهم من ۱۰۳) ۸- رُك ح ۹ من ۱۰۳ ۹- کلاع، صورت نهم است از صور  
 حیدری (الفهم من ۹۴) ۱۰- فریسی ۱۱- حسبی، خلاکی (اروی)  
 ۱۲- نام شماره است که در دهان آذغای فلان (بن) واقع شده است (عبات) و ل ح ۱۴ من ۱۰۲  
 ۱۳- را و رده، صورت نهم است از صور شمالی (الفهم من ۹۲) ۱۴- صورت یک هف  
 اورنگ دبا کمر ۱۵- رُك ح ۵ من ۱۰۱ و ح ۱ من ۱۰۲  
 سنا گایت حه زر کلاه در لغت جورشدن و منجان بر سناگان اطلاق شده ۱۷- کاس،  
 نام صورت نهم است از صور حیدری (الفهم من ۹۴) ۱۸- در آن شش شماره است  
 لندگر اندر حونده مانند حویله انگور و در کوهان گاوان است و عامه مردمان و خاصه شاعران اسنان  
 بر آند که مروی همسنا است و آن گمانی است نه است (الفهم من ۱۰۸) ۱۹- کردن بند،  
 رشته مروی از بند (اروی) ۲۰- گویند پنج بند شماره است رد آن بعد از پنج که منزل  
 است و دوم است از منازل فرو گویند بعد از پنج آن که سهند را هم گویند (از الفهم من ۱۱۲)

أسد (۱) أرْحَمَهُ (۲) چار چشم (۳) نگاه بود ، و سهم (۴) با آنکه تیر روی تر کش روشن  
 فلك مسود از حسرت تماشا سهم آه (۵) حامل راس العُقول (۶) با سر خدمت مسکرد ،  
 و ذات الكُرسی (۷) بدفع گرد عین الكمان (۸) ، آیه الكُرسی (۹) معجوات و راه  
 المُسلسله (۱۰) سلسله انداخته ، و صلب (۱۱) از بار بار در من حمامل ساحته مُسلكُ  
 الأعمه (۱۲) را عمان صر و توان اردست رفته ، و شهیل (۱۳) اهل برم را اهلاً و سهلاً گفته  
 ارس آمرش اصداد شیوع بافته ، مهتاب حنط الكمان (۱۴) را فرش مهتابی (۱۵)  
 فلك ساحته ، و آنکه برهت سرای سپهر شان تماشا گشته ، در (۱۶) را سر میل  
 روپوش شده از فاك العُروب (۱۷) مرفع انداخته ثواب اهم سر مسکردند ، و ستاراب  
 محو بظاره گسته در مقام حیرت ۱۰۱ مسودند سپهر از کوا کب باهر اوان چشم، بر آه

- ۱- شمر نام برج مجسم  
 ۲- بمسابی (بسا نشتر) نام منزل دهم است از منازل صوم  
 ۳- شمار مساوی (لغز و آندراج)  
 ۴- رِك ح ۸ ص ۱۰۳ ۵- از حوا آنکه سهم حیرت دراز  
 می صورت رِك (الفهم ص ۹۲)  
 ۶- صورت نازهم است از صور شمالی حون مردست  
 اسناده بر نای و دست از سری است برنده سخت رشت (الفهم ص ۹۲)  
 ۷- حد او بد  
 ۸- حرم رحم (عناث)  
 ۹- معروف است و آن آیه ۲۵۶ سوره مره است  
 ۱۰- روی  
 بر بحر سه و آن را المرأه الملمه رِفلا (ز که شوی بد شده است) بر گوشت صورت دهم است از صور  
 شمالی (الفهم ص ۹۳)  
 ۱۱- رِك ح ۱ ص ۱۰۳ ۱۲- رِك ح ۸ ص ۱۰۲ ۱۳- شماره معروف  
 ۱۴- سکه ، حون ، روح دوازدهم و آن همجو دو ماهی است و ال کی از دال دیگری آورده  
 رشتۀ د از (الفهم ص ۹۱) و لغات مناسب ما بوجه آنکه گوشت مهتاب کبان را ناره مسکنده محومی  
 آشکار است  
 ۱۵- صبار می بلند سطح بی سقف که من اوان با دره ان صحن سرای  
 و باغ مبارک (ببارعجم)  
 ۱۶- صورت سوم از صور شمالی (الفهم ص ۹۱)  
 ۱۷- منزل دهم است از منازل ماه (الفهم ص ۱۱۱)

تماشا می‌گشت، و خورشید اشرفی شاهجهانی (۱) نثار مینمود. قمر از اتصال (۴) بنحوی  
 زهره راتنگ در بغل گرفته بود که اگر ماه نو میشد، آغوش خالی نمیکرد، و سعد  
 اصغر (۴) بنوعی بامشتری گرم نظر بازی بود که اگر سالی میگذشت نظر از آن بر  
 نمیگرفت. آسمان پنجه کش (۴) آفتاب را گرم از تنور افق بر آورده برای بهاری (۵)  
 آماده ساخته، و فلک از دانه‌های کواکب تنقالات زرافشان ریخته و پرداخته. آتش باز  
 گردون موشک شهاب می‌انداخت و مهتابی (۶) ماه میسوخت، و انجمن آرای دوران  
 بر طاق نمای اطباق سماوات از کهکشان چوب بندی کرده بمغاد *وَوَاقِدُ زَيْنَا السَّمَاءِ*  
*الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ* (۷) از انجم چراغان می‌افروخت.

لعبتگر جهان در پس پرده شب بازی لیل از صورت ماه عروسک بازی  
 میکرد، و هندوی ملاحظ شب از بیضه صبح، مرغ آتشخوار خور، بدر می‌آورد.

بازر.

- ۱- مسووم به شاهجهان معروف (از کور). ۲- اصالی و انصراف مانگرین سنارگان و روح است  
 به نیکدیگر چون دو کوک مسکی روح باسد یا مدو درجی نگریده چون درجهای ایشان راست شوند  
 و یکی عدد کردند متصل باسد... و آسکه فلکس فرور است او هدی بوددد بدان کوک که فلکی  
 در راست. و زینجهت قمر، رهمة ستارگان همی بودند (التفهیم ص ۴۷۵) ۳- زهره (کور).
- ۴- نوعی نان برشته و بازک، قسمی نان گرده (لعد) و سجه کس آفتاب اضافه بسپبی است.
- ۵- ناشتایی (از برهان) ۶- یا بساک مهتاب طرفی که در آن محلول بوده و گوگرد  
 ریخته و در صندها و سورها آس بر آن بپند، بردی چون ماهتاب دهد. و مهتابی ماه اضافه بسپبی است.
- ۷- وهر آینه آراستم آسمان فرودین را به چراغها (ارآیه سوره ملک)

لولی<sup>۱</sup> (۱) مهر چون ریسمان بازی خطوط مدارات را بنهایت میرسانید، از جنب چرخ بدر میرفت (۲) و مشعبد نیز نگه ساز فجر چون از بساط حقه بازی سپهر مهره های سیمین نجوم را گم میکرد از تف مهر آتش سوزان و مجمر فروزان از زیر خرقة ظاهر مینمود گاهی زر خورشید را به شاهی مغربی سپرده (۳) از جیب مصری افق بیرون می آورد (۴) و زمانی در چرخ و فلک سپهر گردان اطفال شوخ چشم اختران را بچرخ می انداخت. در عشر تکده خاک نیز بادوزان آب بر آتش دلهار بخته، و نسیم سحر گاهی رابحه روح و ریحان بمشام اهل جهان آمیخته. گل از انبساط در پیرهن نمیکنجید و دهان عنچه از خنده بهم نمی آمد و چشم نرگس از شادی بخواب نمیرفت. گل مخملی در هر گل زمین فرش گشته و زابق نردماغ نشسته. بنفشه از عشوه بساعت تکیه کرده و یاسمن باس از دل بوده. گل از ناز<sup>۲</sup> بر بهالی خفته، و سوسن بصد زبان افسانه گفته. عنچه گل گل می شکفت و شبنم برای عقد (۵) روی گل دُر (۶) می سفت. حسن یوسف (۷) چون حسن یوسف عزیز و زلف عروسان (۸) بسان زلف عروسان دلاویز. صنوبر دل از دست داده و درخت آزادبندگی

۱- یو، لولو، و لولوی ۲- چنین است در نسخ و مناسب گل ناز است

- ۱- گولی و در اینجا مقصود چند بار است. ۲- سدمازان گاهی از روی ریسمان  
 میروند و در بایان نازی حلقه ای از ریسمان ساخته از آن میگذرند (کنوز) لولی با سر خود را جرم کرد که  
 مو هیچ کاری نمیکسی .. چند بانو گویم که معلق ردن بیاموز و سنگ از جنب چنانند و رس نازی تلم  
 کن... (همید را کاسی رساله داکس) و در این جمله گردش آفتاب را در مدارات و غروب آن را به پند نازی  
 و از جنب خارج شدن مشبیه کرده. ۳- مقصود غروب است ۴- طلوع آفتاب.  
 ۵- رشته مروارید (رب). ۶- استعاره از قطره های شبنم ۷- حاشیتش گیاهی  
 است مایل بسفیدی دمزمه مایل شیرینی حار و سیاه است .. سرخ گشته رنگ رخسار و مستعمل زناست  
 (سعد) ۸- زلایف الملوك رک ح ۱۶ ص ۹۱.

ایستاده، عرعر، شمشاد (۱) نواز بر م‌خاص بود، و سر و باصول فاحته صرب (۲)، رفاص چنار  
 بدست افشانی بر حاسته (۳) و بید مجنون لیلی آسا خود را بطرّه مُطرا (۴) آراسته گنل  
 آتشین آتش می افروخت و لاله ارسپاهی داع، رعال سرخ می نمود، و صبا باد میرد و  
 مسیم از برگهای شکوفه نقل می ریخت و نامیده (۵) ازشاحیجه گل شاح سات در انحص  
 چمن می چید

گلمس از اورای آتش در کما (۶) مهتا میگرد عمر بر کسی (۷) می ریخت، قمری کو کو (۸)  
 ترتیب میداد، و مرع شاه گنگ شامی (۸) میساحت فاحته از بال خود فاحتری (۹) می افکند  
 و طابوس از شهر ملتج سا نساں مُدرن می افراحت طوطی طوطک (۱۰) سر دو بلبل نساں (۱۱)  
 نساں (۱۲) می بواحت

آواز هر بطنی در بطن جوش بوابی بود، و لحن هر مرعی دانگی عشقایی سار مسرور

۱- بدون مرده ام آب مهربانی است ولی در فرهنگها دیده بسد در فسخهای لقب نامه دهند  
 یادداشتی از رهه العلوب موجود است تا شرح شهسار معروفست جو ر معاریها نکار برند و معصی  
 سار از آن سارند پس در صفت ممکن است بار شهسادی را محاراً شهسار گفته باشند ۲- مؤلف  
 برهان در موصح اصول فاحته بودند نام اصولی باشد از هفده بحر اصول موسیقی و آ را فاحته صرب  
 هم خوانند و اصولی هم هست ۳- نسخه در دا حیا به نسخه مبدأ اول است ۴- آصحبه موسی  
 خوش (از رب) ۵- شاح انگور خوشه؟ (رب) و بوه امه مری که زبان را شد میدهد  
 ۶- آس که اسفاح ا ر که چه بد سری آست و آس رشه را مر گویند (لند) ۷- امجوشی است  
 که از رده محم مرغ و سار سارند (حاشیه برهان) و هر رگی است ۸- مدای معروف ۹- چینی  
 است و بحر معروف است رای آری ده شده شاند فاحته است که ساج آ راه هر با کرده اند و فاحتی قسمی  
 حراس است که در شوش سارند (یادداشت‌هایی له نامه نقل از ابن سنا در کتبه حلاوت) و جوع به بدل! لغوامس  
 دری شود ۱۰- ام سار سار بود حرف العوره خوانند (لند) ۱۱- به + لسان ۱۲- و طساں بر معنی معلوم باشد

بود و خناری محصور (۱) حروس در حروش، و نرنگ (۲) شرابه و نرنگ (۳) در حوش صوت  
 عرب همه قول راع (۴) بود، و وای جکاوک شورافکن عرصه راع تسجاع (۵) دلا بل (۶)  
 روع دلا بل (۷) میگرد، و سدلله (۸) عمادل (۹) عماء دل میگرد، و شعله آوار عود و ازان  
 قماری (۱۰)، آتش بحان عود قماری (۱۱) می انداخت، و علعل مینا علعله بر چرخ مینا  
 رنگ می افکند از هر ط میمنت جعدنه لباس همای جلوه گر بود، و از اقبال همایون همای (۱۲)  
 را پیراهن سعیدی (۱۳) سعادت در بر عروسک (۱۴) سنان عروسان تناری بر نالش پرتکیه  
 کرده، و لك لك نالك لك (۱۵) سرور، انك الحد (۱۶) گونا گونا پا با استراحت دراز نموده  
 كك بر نان دري بر فلک، و احوای میگرد، و هدهد کلاه ساط بر هوا می انداخت کوه  
 قنای سنگین حارا (۱۷) در بر کرده با کمال عظمت و شکوه دامن بر کمر رده تبیع باری  
 میگرد، و چشمه سار لاس موحی آنگون پوشیدمار آشار رُود (۱۸) میرد، و ماوراء المهر (۱۹)  
 میخواند در چهار رکن جهان قانون حرمی سار (۲۰) بود و در پشنگاه (۲۱) در جهات

- |  |  |                              |
|--|--|------------------------------|
| ۱- شاد شده   | ۲- بندور (رهان)  | ۳- راجح ۱۳ ص ۱۱۱             |
| ۴- نام آهنگی از موسیقی (از رهان)                         | ۵- راجح ۲ ص ۱۳۵  | ۶- ح قابل                    |
| ۷- سعی اندوه و بیوسه (رب)                                | ۸- ما سگ (رب)  | ۹- ح عدلسه                   |
| هر اردستان (رب)  | ۱۰- ح صربه (فصری) (رب)   | ۱۱- عود منسوب به قمار        |
| و قمار موسیقی است بپند (معجم البلدان)                    | ۱۲- مرع معروف و در کبود آمده است نام                           |                              |
| پارچه سعیدنس، ولی در هر سنگها دیده شد                    | ۱۳- نوعی پارچه (کنور)  |                              |
| ۱۴- نام برنده است که شمشیر ندارد باشد و ناسک کند (برهان) | ۱۵- فرمان (لعد)  |                              |
| ست سانس  | ۱۶- نوعی بافته ا رسمی (برهان) و در آن ایهامی است معنی دیگر آن، |                              |
| صا، و سر نام آهنگی است (لعد)                             | ۱۸- سارنس معروف و بر بعضی رودخانه                              |                              |
| ایهامی دارد  | ۱۹- ام آهنگی است   | ۲۰- در الفاظ رکن، قانون، سار |
| لفظ مناسب آشکار است.                                     | ۲۱- پنج نوع، و بر پشنگاه ام آهنگی است                          |                              |

سته هفت اقلیم، ارغنون سرور بلند آراز ار کمال (۱) غما هر فقیری در حصار دوران  
 شادروان (۲) مروارید افرخته، واز اوج بواهر بینوایی در نخت طاقدیس (۳) جهان آیین  
 جمشیدی و سرود خسروانی (۴) ساز داده. نغمه رهاوی (۴) رهایی ده دلها از نثار غم،  
 و از شد<sup>۱</sup> شادی، شام حجاز (۴) و عراق نوروز عرب و عجم. مخالفین (۶) ناموالف (۴) در  
 آشکار (۴) و نهفت (۴) مغلوب (۴) ناله شب و آه سحر، و خارج آهنگان مقام راستی  
 مویه (۴) کنان در دایره حیرت محیّر (۴) کوچک و بزرگ صفاهان<sup>۲</sup> (۷) و تاجیک و  
 برك (۸) نیشابور (۴) را بیاتاً و بهاراً (۹) از قرچ روزی (۱۰) در شهناز (۴) و تهی مغزان  
 کله خشک، طنبور آسا بناخن حسرت چنگ زن سینه محنت دمساز. اوج و حسیض  
 نعمات زیر و بم بود، و چنگ نشاط پرده در غم، گوشه (۴) نشینان قبلی (۱۱) و نهانند (۴)

۱- ط، شمس، ۲- یو صعبان.

- ۱- فرط، بهایب، و هژاف کموز بودند نام گوشه ایست از موسیقی. ۲- درده دررگی  
 را گویند مانند سمانه و سرانده که دره در خانه ایوان ملوک و سلاطین می کشند. و سرساندروان مروارید  
 نام لحن دوازدهم است از سی لحن مارید (برهان) ۳- طاق مانند و سرنام نحت خسرو  
 بروبر (برهان) و اضافه سسمی است ۴- نام آهنگی است (آمد) ۵- بلند  
 و بست کردن همه ناوقتی که موافق صداهاست شود (اورهان) ۶- محالقه،  
 نام آهنگی است (آمد) شمه اول مقام عراقی (کنوز) ۷- صاهانک نام آهنگی است (آمد)،  
 ۸- شمه دوم مقام صفاهان (کنوز). ۹- شب و یور، و سات نام آهنگی است  
 ۱۰- فرج روز نام آهنگی است (آمد) ۱۱- دهی است بر دیک خرم شهر و دهی است بر دیک  
 مویره و حرم آباد لرستان را خرم آباد می نامند شاید صاظو بر دیک بودن آن بدین قریه و برای امتناز از  
 حرم آباد شهبوار



بسان عشاق (۱) وصال دیده ، ترانه پرداز زهرمه (۱) سرور ، وزنگوله (۱) بندگان زابل (۱) و نیریز (۱) اردولت کیرای شاه خسروایی (۱) مقام ، همدم بهجت و حُبور. ازشور (۱) سماع ، سامعه در حصار صماخ ، سر گرم سماع و وجد ، وُحدی (۴) خوانی سر و دسر ایان دلکش ، رقص افکن دلهای لیلی و شانِ ستمه (۱) تگار (۱) وادی حجاز (۱) و نجد .

نعمه سلمك (۳) بِسْمَاك (۴) و سَمَك (۵) و نوای ماهور (۱) و گردوییّه (۱) به هود (۷) گردون هیرسید ، و عُشْر (۸) عَشِير (۸) آنهنگامه ، و مقام عَشیران (۱) آن هنگام (۱) را دردو گاه (۱) ازل و ابد گوش زمانه شنیده و نخواهد شنید.

خون در رگك ناك در جوش بود و پیاله با دختر رز (۹) هم آغوش آباغ (۱۰) از دست رفته و سو سر غلطیده .<sup>۴</sup> لراقمه :

ز جوش خرمی کاندز جهان بود      زمین را نازها بر آسمان بود

در سلك نكاح مَرَبِط و در سِنَط (۱۱) عَقْد دوام مُنَجَّر ط (۱۴) ساخت فلان بالقاه

۱- یوه ماهور.      ۲- عب ، از ، و مقام نالیچارا ندارد      ۳- ط ، اضافه

دارن ناده در خم فلاطون شدن بود صاف صبر صراحی در کف ساق بلقوس مساق شراب  
ابه صرح مورد من فوآدیر.      ۴- ط بو ، ندارد ط ، بیب

۱- نام آهنگی است (لعد) و در آن ایهامی است معنی مشهور آن      ۲- آوازی که برای شتران  
خوانند ماهر روند      ۳- نام آوازه ایست ارجحله شتر آوازه موسیقی (مرهان).      ۴- رک ح ۵ ص ۱۰۲  
۵- برج حوت      ۶- چینی است در سج و صحیح آن گرداسه است و آن  
نام آهنگی است      ۷- آفتاب      ۸- ده مك (رب)      ۹- شراب (مرهان).  
۱۰- کاسه و پیاله شرابحوری (مرهان).      ۱۱- رشته      ۱۲- ملتزم (نفا).

## در بیان تسخیر هرات برهت قرنی و قلع افاعه ابدالی

### ار آن سرزمین

كذلك يفعل الله بالطالبيين، سه روز، مدار نوروز، فرور، نگور، ثیل (۱) مطابق  
 سال هرات و صدر چهل و سه که قهرمان طلعت، بزم، تسخیر، حظه، حاک، احتمال (۲) محمود  
 بنموده، مدار آن شاحساران، شکستن، شاح، شیح، پیران، دی، به شاحشانه (۳) از حاد، آمدند،  
 و نوحاستگان، رسع (۴) رسع (۵) رسع (۶) شکوفه، بر سر و دروغ (۷) رعیان (۸) در بر  
 کرده، ارسه، بر که (۹) سپر و شمشیر (۱۰)، و ارسره، نوحسرد شمشیر و حاد بر گرفتند، سرور  
 کردن، فرار، سرو، بجم، احمی، و تعلم، کرده، راب، سر، بلندی، در عرصه، گلشن، بر، راحت،  
 و قوت، ناعه، معارصه، اهل، حلاف (۱۱) پیکان، برگ، با (۱۲) بند، کرده، همدان، شمار (۱۳)  
 انگر، شتا (۱۴) را که، از حار، حاک (۱۵) خار و حاک (۱۶) بر سر راه، سپاه، بهار، افشاندند

۱- ط، مدار، نوروز، سه روز، از ۲- و، سران، عب، سران، ولی.

۳- عب، ط، رسع

۱- سال، حوز، ۲- کرد، آودی، (ار، ب) ۳- پیدا، کرد، و، رسا، دن، (رهان)

۴- هر، بند، حوز، (رب) ۵- بهار ۶- خود، (رب) ۷- ره ۸- اول

۹- بوجه، (ع) ۱۰- ص، کرد، آهین

۱۱- مخالف، ود، آن، امپای، اسب، به، می، دنگر، آن، مد ۱۲- ك

۱۳- ص، عا، بند، (رب) ۱۴- رم، مان ۱۵- جاری

۱۶- جا، های، به، کوسه، را، که، مذکوره، از، آخر، بار، و، راه، دشمنی

۱۷- مد، (رهان)

بودند، از کشور جهان را بداحب، و قرّ فریدون فروردیس، شکست بر لشکر بهمن  
 امکنده سرکشان نشاط (۹) را که در ساحت چمن بحرط (۲) قنادر (۳) دست بر آورده بودند،  
 از شوک شوکت پیرداحت هر گلبرگی ورد (۴) آسا و رند (۵) گنبره بید (۶) گرفت، و  
 زمانه اربع هلالی پادشاه بر اعدا، هلال شهر «اربع» که حماد الموس (۷) آشکارا کرد

دارر حورشید افسر باقتضای قوه عصته و ملکه (۸) حمت و عصمت از عابت  
 عبط و عرم (۹)، عرم بسحر هر اب نموده دریا در دم رهسان بار ارض فلک و صان (۱۰) شقه (۱۱)  
 کشای رانات مهر و صان (۱۲) گشته با اردحام شدد الاقحام (۱۳) وارد «حام» و  
 «ابوطالب جان لالوی» را با «عبدالمطلب جان» برادرش که در آن اوان حاکم «نور»  
 و در حواشی مملکت مسحه سو «عم» در ا حاکمی متون مسودند، چون تحت بیمانه  
 برگسته، و پیمانیه پر گشته بود در مرسل حام حاکم ازلک از دم بیع باسا (۱۴) بحر مع (۱۵)

۱- عب، و، معان ۲- ط، اردحام ۳- عب، ط، الالوی

- ۱- طبع رومی ام ماه آحر زمستان (رهان)  
 ۲- دست هالندن رد حب ارک  
 آن فرورد (رب) ۳- درختی است مسحه حارک (رب) ۴- شمر بنقه و دو آن  
 ابهامی است معنی دیگر آن (کل)  
 ۵- رک کردن ۶- مند مشک یا نوعی  
 مسدست (رهان) ۷- ا جمله در -ح معلوط و مسوس است بوه از به کحمادی اله و س  
 نه سندن و ن ط، که خاوی الموس، و مسحه مع منسی است و حماد سال بی ا ان است ۸- که منی است  
 نصابی که در سر د آند و را مر معاز سب د آن رسوخ کند حاکم برودی به ال ما د و اگر رود گنز  
 بود آنرا حال گویند (رهان) ۹- جسم (رهان) ۱۰- ساری آن (رب) حسنده عطاء خود (عب)  
 ۱۱- نارجه ای که در سر لم سندن (عب) و رک ح ۱۶ ص ۱۵ ۱۲- در حسندن رومی آنکه بر اکنده  
 کردند در (رب) د حسنده و مهر و معان، اضافه سنهی است ۱۳- ساگاه در آمدن حامی (رب)  
 ۱۴- دزخ کی جسمی سراء صام معلوی فاعده فا و ن (حاشیه رهان مصحح آقای دکتر مصنف)  
 ۱۵- هر و خور آمدن (رب)

کردند. مرغ دوبرادران<sup>(۱)</sup> پیکر آن دو برادر صید شاهین اجل و گیاه آن وادی از خون ایشان به دمُ الْأَخْوَابِین<sup>(۲)</sup> بدل شد. «إِنَّ الْأَهْرَبِلَ إِذَا شَبِعَ مَاتَ»<sup>(۳)</sup>، و در رابع<sup>(۴)</sup> شهر شوال محل موسم به «نقره»<sup>(۵)</sup> چون جرم فلک سیمگون مقرافواج زرین کمر، و نُفْرَةُ<sup>(۶)</sup> رِقَابِ<sup>(۷)</sup> و طَلَايِ<sup>(۸)</sup> گردنکشانشان مَضْرُوبِ مَضَارِبِ<sup>(۹)</sup> پیولاد سنجان<sup>(۱۰)</sup> آهنین جگر گشته از هر طرف اعداد در فضای نقر همانند طالا<sup>(۱۱)</sup> صید شیران بی آهو<sup>(۱۲)</sup> شد.

از آتش نیز تیر و سنان و برق سیوف جان ستان، قلب در قالب افاغنه هری<sup>(۱۳)</sup> هری<sup>(۱۴)</sup> گردید، وساحت یهن دشت فراخ از وجود مبارزان و مخاصمان مطار<sup>(۱۵)</sup> بزان<sup>(۱۶)</sup> و فیراخ<sup>(۱۷)</sup> شد<sup>(۱۸)</sup>.

۱- یوه و برادران.

۱- مرغی است شکاری کوچکتر از عقاب (برهان) و مرغ دوبرادران پسر، اضافه تسمیه است

۲- خون سیاوشان، صعی است سرخ مایل به بنفش و گویند عصاره گناه سرخی است (تعفه)

۳- همانا لهر چون سیر شود بمیرد، برای کسی مثل اوند که بنیاز شود سپس در مردمان مکر کند (مجمیع الامثال)

۴- چهارم. ۵- در افغانستان است نزدیک نعت صفر. ۶- معاکجه بالای

پس کردن (رب) ۷- ح رقبه، فتح اول و دوم، کردن. ۸- ح طلبه، صم اول

و فتح سوم، کردن و صم آن (رب) ۹- ح مصرب، فتح اول و سوم، شعیر (رب).

۱۰- ح پیولاد، سیخ، دلاور، مبارز، اسلحه دار (برهان). ۱۱- بجه گاو و گوسفند، بجه آهو

و قه زاییدن (رب). ۱۲- عس. ۱۳- هرات ۱۴- برسان، ارجای در آینده

(ار برهان) و میکن است هری (گوشت ملک پخته) باشد ۱۵- حای پروار ۱۶- ح

مار (رب) ۱۷- ح فرج، حوجه (رب) ۱۸- معاسمت کثرت کشته ها.

از سطوت شیرافکنان، گاو بهیمة نورد (۱) در مراتع سبز فلک سراسیمه گشت، و  
 میش کمیش<sup>۱</sup> (۲) جدی (۳) «أَطْرَقِي<sup>۲</sup> وَ مَيْشِي<sup>۳</sup>» (۴) کویان به برج بره (۵) گریخت، و  
 عرصه صحرائی وسیعه، صفت «وَسْبِغَةٌ فِيهَا ذِئَابٌ<sup>۳</sup> وَ نَيْدٌ» (۶) گرفت، و هامون از کثرت  
 غنائم (۷) اَغْنَامِ (۸) اَبَالِبِ (۹) لِبَابِ گردید، و جهان در سیاهی نورد (۱۰) چون نورد (۱۱)  
 در سیاهی دیده مستغرق آمد، و چرخ از انجم بر کوسیندان آن کو (۱۲) سپند سوخت.<sup>۴</sup>  
 روز سؤم بحکم والاجیوش جوشن پوشی نوسن خوشخرام را یزام (۱۳) خزم  
 بر خیزوم (۱۴) بسته، هر که حرب آراستند، ذوالفقارخان ابدالی (۱۵) والی هرات نیز اظهار  
 جوه رجالات در از غلاف (۱۶) و بمیدان مصاف بر آمده «جَاءَ رِشْرٌ وَ عَرَبٌ بِالْفَيْضِ وَ الْقَضِيضِ» (۱۷)

۱- نو، ط، کمیش السیر. ۲- یو، اطوقی. ۳- یو، ذناب. ۴- عت، آموخت

۱- مقصود مرج تور است ۲- همز و (رب). ۳- مرغاله. و نام مرج دهم ۴- طرق زدن  
 پشم است بدچکش و میش آمیختن موی -۱ نام پشم و این منادا برای کسی زسد که در گفتار خود صواب  
 و خطا را میامیزد (مجمع الامثال). ۵- نام مرج اول. ۶- آهلی است که در آن گرگان و  
 کوسیندان خرد است. برای حائی مثل زسد که در آن ستمکاران و ناموالانسد و پناهی بدانجا نیست.  
 (مجمع الامثال). ۷- ح عبدة ۸- ح غم، کوسفند. ۹- ناپاسگه و آواز (اررد)،  
 ۱۰- ح نوار معنی اول، گاو ماده که از کس گیرد (رب). ۱۱- روشایی، روشی چشم  
 ۱۲- کوی، محله ۱۳- تنگ ستور (رب) ۱۴- میانه سپنه که حای تنگ سس  
 بود (رب). ۱۵- ظاهر آوی همانست که در حواشی و توضیحات محل النوار بیح گلستانه (ص ۳۶۰)  
 نام ذوالفقارخان مسطور بدیوانه یاد شده است. ۱۶- چنین است در نسخ و چنانکه معلوم است  
 جمله ای از این عبارت سقط شده. ۱۷- دو مثل است که در بی یکدیگر آورده و هر دو شوار  
 بود و فی سسگیره خرد است و قضیض سسگیره مررگ و جاء بالفی و القضیض، یعنی آورده بزرگ و  
 کوچک را (ارمجمع الامثال).

قوارع (۱) مدافع (۲) از قوارع فرقان (۳) جمک دترع نابذ (۴) مقارعت (۵) در اول کار  
 آخر القارعة (۶) رابا واز بلند بر اعدا فروخواند ، و تویپهای آتشین دس ، بقراءت آیت  
 « اِنَّا اُنْتَدْنَا لِلْحَمِيمِ نَارًا » (۷) خروش بر کشید پس دلبران پای دلاوری پیش نهاده  
 تنوره حرب را بنائره سیف و سنان نقتان و آسپای درم را بتنوره خون گردان ساختند  
 نسیم از نسیم کاگل کلاله (۸) رُمح (۹) و طرّه پر خم پرچم عالیه (۱۰) ، غالیه سایی میدان  
 جدال میکرد ، و کمان بهمزبانی سفر<sup>۲</sup> سوقار (۱۱) ، ازهر گوشه بگوش دشمنان پیام  
 اجل میرساید<sup>۳</sup> تیر دلموز در دل آزاری دست رد بر سینه دور و نزدیک نمیکداشت ،  
 و نیزه بلند در طعن کم فرستان (۱۲) کوتاهی روا میداشت دهان تفنگ ارغلوله (۱۳)  
 تفر روی خصم عهد شکن مافکند ، وزبان شمشیر نیز بحدت تمام سرزاش اعدای  
 پیمان گسل مینمود . یلان خون آشام تا هنگام شام با آن گروه غدار « آشام من  
 قدار » (۱۴) مشغول کارزار گشته و بر ایشان کار ، زار ساخته<sup>۴</sup> . هنگامیکه خسرو شرقی

- ۱- بوء ندارد      ۲- بوء ، سقر      ۳- ط ، میرسایدی  
 ۴- ط ، سوده

۱- ح قاره، ریان (ارد).      ۲- ح مدفع ، بوب (رب).      ۳- قوارع القرآن،  
 آیتناسب که خواننده آن او شردید و پیری محفوظ باشد گویا شیطان را رد میکند (رب)  
 ۴- کوفش در.      ۵- وا کوفش دلبران بعضی مرصص را (رب)      ۶- مقصود آیه آخر  
 سوره القاره است و ما ادريک ماهی نارحامه ( چه میدانی که آن حسب ، آنسی صایب سوردند).  
 ۷- همانا ما آماده کردیم برای ستمکاران آسی را (ار آیه ۱۸ سوره کهف).      ۸- سوری بدجند  
 و مقصود ار کاگل کلاله رُمح، مرجمی است که بر گردن سمره بسته است      ۹- سمره      ۱۰- بلند  
 و در آن ایپهای است بعضی اسمی آن، بول سمره      ۱۱- دهان میر (برهان).      ۱۲- ح  
 کم مرصص، قاموطاب ، مرصطاب (آسدراج. مبارعجم)      ۱۳- کلوانه      ۱۴- بدفال  
 برار قدارس سائف که شتر صالح زایی کرد (رب)

شَرْق (۱) عارم غرب (۲) و غَرْب (۳) سُیوف (۴) مبارزان، فُلُول (۵) ارطعن و ضرب بشد، رایت انصرا و افراختند، و از اتفاقات برحی در سر نهر در خارج اردو بحکم مُعَلّی (۶) احداث یافته بود، آنحضرت بعد از وصول بمُسنکر (۷) فلت کوه کبه، برای تفریح اردو بان برج بلند اساس برآمده<sup>۲</sup> بوجود صلاست نمود آنرا نمونه<sup>۳</sup> سُرح اسد ساختند بعد از آنکه عِشاء (۸) عِشاء (۹) پرده دیده<sup>۴</sup> اُولُوا الْأَبْصَار (۱۰) گشت و طایفه ای (۱۱) از شب گذشت آنطایفه زشت، طائفة حول الاحتیال (۱۲) در آن لیل مُردن (۱۳) مردن<sup>۳</sup> را بر خود لازم و همت را بشیخون جازم ساخته، ارمیان نهر شکسته<sup>۴</sup> که ماردوی گردن شکوه پیوسته بود بافتیله های آتش فشان، مانند خیل بجوم از رود کهکشان (۱۴)، ظاهر گشته، جمعی از ایشان احاطه<sup>۵</sup> سرج کرده آغاز خیرگی نمودند خدیو شیردل که شیر فلک در برج سپهر از مهابتش زهره میساخت، ناچندتن از حاصان که در آهنگام در موقوف خدمت حاضر بودند، بعد از آنکه پرداخته از موارق قیاس و تفنگ آن سرح خاکسای را سرح آتشی (۱۵) منقلب ساختند، و طلایه داران (۱۶) رُحَل (۱۷) شکل و گنز کعبیان (۱۸) مَرِیح فعل

۱- ط، فلول و فلول ۲- ط، ندارد ۳- ط، المردن ۴- یو، حمله ارمیان، ندارد.

- 
- ۱- آفتاب (رب) ۲- معرب ۳- مری مع (رب) ۴- ح سماء شمشیر ۵- رحبه دار، ندید معنی قلبل اسب و فلول جمع فل اسب، هم معنی قلبل ۶- بلند، عالی ۷- لسكر گاه ۸- پوشش (رب) ۹- اول ماریکی شاسگاه که مابین صرب و عتمه ۱۰- محد و معدان سایی ۱۱- باره ای، اندکی ۱۲- گردیده ۱۳- ماریک (رب) ۱۴- سینه کهکشان بیود از جهت امتداد و ۱۵- درج های گرم و خشک در احکام نجوم برای هر برحی طبعی فایده و مریح های آتشی حمله حورا، اسد، مهران، قوس، دلواست (رك التمهيم ص ۳۱۶ نه بعد) ۱۶- ح طلایه دار دیده بان (بعد) ۱۷- از آن جهت که در احکام نجوم رُحَل مرستی و ۱۸- از گرز = بودت + چی = نوسه چی

سرباسع بر آن هوح بهره روز رود آورنده در آن دل شب تنوع حکر شکوف و رمح  
 ره ره شکاف اکثر اناف (۹) سینه اناف چاک کردید و آنه رفه پدشایی (۴) که اناف الاعداء (۴)  
 بودند ، چون حین محب را مُعَمَّر (۴) و پای ستر (۵) را اردست (۶) مسلوب (۷) دیدند ،  
 سر گشته و بی دست و پا گشته روی یافتند « این احاطة الحلاط اعشی ناللیل » (۸) او آنجا  
 که همت آسمان وسعت مصیق حال سگان فلهه مقصور بود حد ارچند روز فوحی ار  
 دلاوران را مُحَارِسَت (۹) « بهره » (۱۰) مأمور ساحمه مو کب و الا اناف پل « مالان » و الان (۱۱)  
 گرفت چون هری رود (۱۲) طعیان داشت « ی (۱۳) عمان طرف « رده حان » (۱۴)  
 فرموده ار افاعنه آنجا بر رده حانی اناف نکر دید ، و جمعی ار رؤساء رنده را ار هر حله  
 رندگی دور ساحمند ، و ار آنجا هرل « ده » و « مقام » کهن پهلوانان بو گسسه ، افاعنه  
 ساهی سپاهی<sup>۴</sup> زا حون سرمه مطرد در آورده (۱۵) از این جهل صور فوحی ار قراول کرده  
 سر داری رأس (۱۶) و دمداری (۱۷) دست (۱۸) قلب (۱۹) آراسند حافان عالیشان فی الحال

۱- بو، دست ۲- بو، رندهان ۳- و، مقام ۴- ط، ساه

- ۱- وسط (رهان) ۲- فوب صلاب (رهان) و در اینجا معنی صفت کار رفته  
 ۳- محب برین دشمنان (ارزب) ۴- حال آورده (وب) ۵- نای ستر که ت و فرار  
 ۶- از احبار از مملک ۷- روده ۸- حلاط کسی است که شرح خود را به شمره نگران  
 آمدند با حق حدارا دهد و اسی کسی است که « سب » کند و ان ممل را در حق حان دخل کار رند  
 (مجمع المال) ۹- نگاهان ۱۰- دلج ۵ ص ۲۷۶ ۱۱- د حواسی صمایل معنی ستم  
 و ان مآخذی برای آن مضموم ۱۲- دلج ۲ ص ۱۹۷ ۱۳- از کردان ۱۴- محلی است باهما سلبان  
 بن هوربان و شمر آنان ۱۵- ناخبر سمره د ۱۶- سر و دلج ۱۱ ص ۱۰۵  
 ۱۷- دمدار ساهه دنباله کنی لسكر (رهان) ۱۸- د و و دلج ۱۱ ص ۱۰۵  
 ۱۹- قلب لسكر، وسط لسكر اصطلاح نظامی و دلج ۱۳ ص ۱۰۵



مرحس طالع آفرین حواص درحش (۱) کوه درحش (۲) مرآعده اادی (۳) دُرْحش (۴)  
 آسای دُرّی (۵) درحش (۶) ، آدرحش (۷) افکن دلهای محاصمان گردیدند<sup>۱</sup> ، و ارعون (۸)  
 الهی مرار عُنون (۹) پولادسم، ارعون (۱۰) ررم و چنگ حکم را بر آهنگ حصم اکی  
 بر آهنگ ساختند ، و مصراص مصارب و رحبهای کاری رحبه رن نار او بار (۱۱) و  
 سراس (۱۲) حصم سر آبن گشته ابع کج و سره راسب مخالف بواری پرداحمد  
 رره (۱۳) دشب، نمره و س این حاسان لاده ستان گشت ، و ایک<sup>۲</sup> نمره (۱۴)  
 و روه به حُم (۱۵) ار حیم روین فلک (۱۶) در گذشت محالمان اذک کز و فر (۱۷) گسسته  
 و میان سکسه ابع حاشر (۱۸) حاسر (۱۹) و حاسر<sup>۳</sup> (۲۰) ار سهم<sup>۴</sup> بر سهیر سپرا مذاخته  
 می بع وی سپر پی سر فلوان (۲۱) فرار گشته رح حون رآکنده ، پراکنده و ارسم  
 سیوف مُسَلله<sup>۵</sup> (۲۲) خود را به بهور (۲۳) مسسله (۲۴) در افکند

۱- و ، کردید      ۲- و ، ندارد      ۳- ط حاسر      ۴- ط ،  
 و ارسهم      ۵- بو ، مسسله

۱- نه + حس = اسب (رهان) و نام اسب رسم      ۲- ساسب (رهان)  
 ۳- مصراصه ارآب (ر)      ۴- رو      ۵- روس (ر)      ۶- فروع (رهان)  
 ۷- صافه      ۸- ناری      ۹- اسب مند و ر (رهان)      ۱۰- محصم  
 ارعون (رهان) ارعون ررم و چنگ حکم اضافه سیمی اسب      ۱۱- رکح ۱۱ من ۸۸  
 ۱۲- ح سراس      ۱۳- طرف ردامن (رهان)      ۱۴- دهل (رهان)  
 ۱۵- روین حیم کوس و فاده ررک (رهان)      ۱۶- آسمان      ۱۷- حمله و گزر  
 ۱۸- دورمانده (اروب)      ۱۹- راحمد      ۲۰- بع خونده اکی دسیمی حسواسب  
 نه حاسر      ۲۱- ح فلان دس بی آب و گناه (ر)      ۲۲- کسده      ۲۳- چ  
 بر حوی (ر)      ۲۴- د هم نویسه (ر)

